

سرمقاله

در شناخت مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق ایران

... کمونیستها به آن مبارزه مسلحانه ای معتقدند که هدفش کسب قدرت سیاسی از راه نابودی ماشین دولتی بورژوازی و ارگانهای اصلی حافظ آن یعنی نیروهای نظامی و خلق ید از طبقه استثمارگر بورژوازی و محو سلطه امپریالیسم در ایران است. کمونیستها از مبارزه مسلحانه ای دفاع می کنند که با ایجاد شکاف در سد دیکتاتوری به عنوان مانع اصلی سد کننده مبارزات توده ها مسیر بسیج و سازمانیابی طبقه کارگر و توده ها را هموار نموده و با تغییر تدریجی موازنه قدرت، شرایط ایجاد و رشد ارگانهای اعمال اقتدار طبقه کارگر و همچنین توده های ستمدیده (از تشکلهای صنفی تا عالی ترین آن در شوراهای حزب طبقه کارگر و ارتش توده ای) را در جریان همین شکل از مبارزه فراهم نماید. تنها در پرتو قدرت مادی حاصل از چنین شکلی از مبارزه است که امکان نابودی مناسبات ارتجاعی موجود و ایجاد یک نظام دمکراتیک که بر پرچم آن شعار "نان، کار، آزادی و استقلال" حک شده باشد وجود دارد.....

صفحه ۲



۳۰ خرداد ۱۳۶۰ جلوه ای از نبرد خلق و ضد خلق!

صفحه ۴

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره

... شب پاسی از نیمه گذشته بود که مزدوران به دکه ما در شهر اراک ریختند. حوالی بعد از ظهر ۲۱ خرداد بود که فهمیدیم اوضاع امنیتی شهر به کلی فرق کرده است. اعلامیه مربوط به اعدام شاعر انقلابی سعید سلطانپور و چند مبارز دیگر، همان روز به دستمان رسیده بود و قرار بود که شب هنگام ۵۰۰۰ نسخه از آن را در سطح قسمتی از محلات عمدتاً کارگر نشین شهر پخش کنیم. اما با مشاهده اوضاع و جو شدیداً پلیسی موجود، از این کار صرف نظر کردیم. چرا که رفت و آمد کله های پاسداران مسلح در خیابانها لحظه ای قطع نمی شد. مجاهدین تظاهرات نسبتاً بزرگی را در مرکز شهر سازمان داده بودند که گروه هایی از مردم بویژه خانواده های شهدای مجاهد نیز در آن شرکت کرده بودند. به رغم اینکه تظاهرات آنها کاملاً مسالمت آمیز بود، تظاهر کنندگان با بیرحمی تمام و بشدت از سوی رژیم سرکوب شده بودند. مزدوران حزب الهی که پیش از این از سوی حکومتیان برای فریب مردم و تأیید سازمان های سازشکار، گروه های مستقل و "خود سر" نامیده می شدند، با برخورداری از سازماندهی و حمایت مستقیم کمیته جی ها و سپاه پاسداران ضد خلقی، در خیابانها خون به راه انداخته بودند....

در صفحه ۵

در باره کارگران معدن،

خواستها و مبارزاتشان

.... کارگران معدن آغ دره در خرداد سال ۱۳۹۶ با خواسته هایی حول کار - نان و امنیت شغلی دست به یک تحصن مسالمت آمیز زدند. اما رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی با حمله به کارگران و سرکوب آنها را مجروح و زبانی را که به پشتیبانی از کارگران برخاسته بودند چنان مورد ضرب و شتم قرار دادند که بیهوش نقش بر زمین شدند. ما موران رژیم عده ای از کارگران جوای کار را نیز بازداشت کردند. یک شاهد عینی از برخوردهای نیروهای سرکوب به کارگران بیکار به آژانس خبری موکریان چنین میگوید: "آنها برای پایان دادن به تحصن مسالمت آمیز ما، متوسل به زور شدند، زنان میخواستند از این اقدام جلوگیری کنند ولی آنها هر کسی را که اعتراض میکرد، کتک میزدند".....

صفحه ۱۴

خامنه ای جلاد و ادعای وقیحانه

او در دفاع از حقوق بشر

... خامنه ای مزدور تصوّر می کند که مردم ما اعدام های روزمره دهه ۶۰، سرکوب خلق عرب و کرد و ترکمن و تیغ کشی بر روی صورت زنان را فراموش کرده اند. این جلاد فکر می کند که مردم ما، کشتار ددمنشانه زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و یا فاجعه کوی دانشگاه در سال ۷۸، زمانی که عمال رژیم، دانشجویان مبارز را از پشت بام ها به پائین پرت می کردند را فراموش کرده اند. او تصور می کند که خون مبارزینی که در قیام های دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ در خیابان ها و در شکنجه گاه ها بر زمین ریخته شد، از یادها رفته است. آن هم در شرایطی که بوی خون پاک آن ها، هنوز در فضای جامعه به مشام می رسد.

صفحه ۱۱

در صفحات دیگر

- ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، جلوه ای از نبرد خلق و ضد خلق ۴
- قتل وحشیانه جورج فلویید ۹
- خشونت پلیس آمریکا جلوه ای از بربریت سرمایه داری ۱۵
- نژاد پرستی در آمریکا و ضرورت افشای نژاد پرستان ۱۸
- گزارش آکسیون های فعالین سازمان در صفحات ۱۰، ۱۹ و ۲۰



در شناخت مبارزه مسلحانه مورد نظر چریکهای فدائی خلق ایران

برنامه حاکم بر آن دارای خصوصیات معینی باشد که در زیر به آنها پرداخته خواهد شد تا بتوان به آن نام انقلابی نهاد، والا صرف انجام عمل مسلحانه از طرف یک نیرو، هر چقدر هم که آن عمل بزرگ باشد، به آن نیرو ماهیت انقلابی نمی بخشد. اتفاقاً امروز نمونه های زنده ای در رابطه با نیروهای مرتجع و ضد انقلابی وجود دارند که این امر را به طور زنده در مقابل چشم همگان قرار می دهد. به عنوان نمونه، نگاهی گذرا به اطراف به روشنی نشان می دهد که سالهاست که نیروهای مرتجع از داعش و طالبان گرفته و یا نیروهای ناسیونالیست وابسته، در حال فعالیت های مسلحانه و عملیات جنگی هستند که خود نشانی آشکارا از این واقعیت می باشند که این نه شکل، بلکه ماهیت مبارزه مسلحانه، برنامه و جهت گیری و اهداف نیروی مدافع شیوه مسلحانه مبارزه است که نهایتاً مرز بین یک نیروی انقلابی و پیشرو را با این گونه نیروهای مسلح ولی ضد انقلابی ترسیم می کند.

از طرف دیگر، تا آنجا که به اشکال مبارزه باز می گردد "دیوار چین" امر نظامی و سیاسی را از هم جدا نکرده است. قایل شدن به چنین دیواری بین این دو بُعد کسبست ناپذیر جنبش انقلابی، زاینده ذهن سطحی اپورتونیستها و ناشی از خلق و خوی سازشکاری آنهاست که نمی خواهند درک کنند که مبارزه مسلحانه عالیترین شکل مبارزه سیاسی است و این شرایط جامعه معین است که تعیین می کند که در شرایط معینی آیا باید در دوره ای صرفاً کار سیاسی نمود و یا در شرایط دیگری کار سیاسی را با توسل به سلاح پیش برد، یعنی به کار سیاسی - نظامی پرداخت.

در مورد مشخص ایران تحلیل مشخص از شرایط مشخص نشان می دهد که به دلیل سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری عریان بورژوازی وابسته در جامعه ما، طبقه حاکم و رژیم سرکوبگر آن که زبانی جز زبان شکنجه و اعدام و کشتار نمی شناسد، بسیج و سازماندهی و تشکل یابی طبقه کارگر و توده ها با کار صرفاً سیاسی امکان پذیر نیست و تاریخ گواه آن است که با به اصطلاح "کار آرام سیاسی" هرگز نمی توان به چنین وظایفی جامه عمل پوشاند. بنابراین، در ایران امر انقلاب و در هم شکستن ماشین دولتی به شیوه های کلاسیک و مثلاً آنطور که در روسیه از راه کار آرام صنفی و سیاسی و رشد آن به یک "اعتصاب عمومی سیاسی" و نهایتاً نیز یک قیام مسلحانه برق آسا و دارای یک رهبری انقلابی اتفاق افتاد، رخ نمی دهد بلکه بر عکس از طریق پاکبازی و رشد یک مبارزه مسلحانه چریکی و فرارویی آن به یک جنگ توده ای و طولانی انجام پذیر است.

قانونبندی ها و ضرورت های جامعه تحت سلطه ایران آن را ایجاب می کند را نیز علناً ابراز می دارند. در نقطه مقابل این گرایش، در توصیف باصطلاح "عمل گراها" همین قدر کافی است گفته شود که آنها به رغم مرز بندی با سیاسی کارها برایشان تفاوتی ندارد که چه نیرویی و با چه برنامه ای به عمل رادیکال مبارزاتی و مبارزه مسلحانه متوسل می شود بلکه آنها صرف عمل مسلحانه را تقدیس می کنند. این عمومی سازی و پاک کردن خط و مرزها در میان عمل گراهای وطنی، حتی گاه به آنجا ختم شده است که آنها فلان جریان مرتجع دست ساز دشمنان مردم و یا مشکوک به داشتن رابطه با خود جمهوری اسلامی را هم به صرف این که عملیات مسلحانه انجام می دهند مورد تایید و تشویق قرار داده و می دهند.

همچنین در ارتباط با انحراف دوم، در جنبش انقلابی مردم ایران، هستند بسیاری که هویت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دهه ۵۰ را صرفاً با عمل مسلحانه این سازمان می شناسند و فراموش می کنند که چریکهای فدائی خلق در درجه اول کمونیست بودند و این انجام وظایف واقعاً کمونیستی در هر شرایطی است که آنها را از دیگر مدعیان معتقد به کمونیسم جدا می سازد. این محدودیت در شناخت اصولاً به این گروه اجازه نمی دهد که توجه کنند که در پشت آن اعمال مسلحانه انقلابی که اقبال توده ای وسیعی برای این سازمان به ارمغان آورد چه تئوری ای قرار داشت. با توجه به این واقعیات است که پاسخ به سوالاتی که مقدماتاً مطرح شد بویژه از دریچه تجارب آن برای نسل جوان، امروز اهمیت زیادی پیدا می کند.

مراد از مبارزه مسلحانه انقلابی چیست؟

لازم است در ابتدا تأکید شود که هر مبارزه مسلحانه ای به خاطر صرف مسلحانه بودنش نمی تواند انقلابی قلمداد گردد. یک مبارزه مسلحانه باید به لحاظ اهداف و

رویدادهای بزرگ تاریخی در سالهای اخیر، گفتمان "قهر انقلابی" و مبارزه مسلحانه و ضرورت اعمال آن برای سرنگونی رژیم مردم ستیز جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر به جلوی صحنه سیاسی کشور ما رانده و به یک صدای نیرومند توده ای تبدیل نموده است. سوال مهمی که با رشد این واقعیت در مقابل جوانان مبارز و نیروهای انقلابی و بویژه کمونیستهای مدافع تئوری مبارزه مسلحانه قرار گرفته و پاسخ می طلبد این است که با توجه به این که مبارزه مسلحانه نهایتاً بیانگر شکلی از مبارزه - و البته عالی ترین شکل آن - می باشد و می تواند مورد استفاده از سوی هر نیروئی با پایگاه طبقاتی و اهداف مختلف قرار گیرد، تا آنجا که به عمل مسلحانه باز می گردد، چه تمایز اساسی ای بین مبارزه مسلحانه ای که چریکهای فدایی خلق ایران به آن معتقدند و مبارزات مسلحانه مورد نظر برخی دیگر از نیروهای سیاسی وجود دارد؟ و چه معیارهایی برای شناخت تمایز بین این دو می توان قایل شد؟

می دانیم که در جنبش ما در رابطه با شیوه مبارزه در ایران دو گرایش انحرافی متضاد همواره در کنار هم مطرح بوده اند. در میان روشنفکران یکی از این گرایشها اصطلاحاً به "سیاسی کاری" معروف بوده و دیگری نیز در مقابله با گرایش فوق، به عنوان مدافع رادیکالیسم کور و "عمل گرایی" معرفی شده است. در مورد سیاسی کاری و نوع ناب آن به پدرخواندگی حزب توده خائن بسیار گفته شده است. سیاسی کارها یا مدافعین "کار آرام سیاسی" در حالی که اعمال قهر انقلابی توده ها را به عنوان یک ضرورت نهایی در انقلاب ظاهراً و در حرف قبول دارند - اما در عمل آن را به یک شرایط نامعلوم و تجریدی که هیچوقت هم فرا نمی رسد احواله می دهند- از لحاظ تاکتیکی، اکیداً توده ها را از توسل به قهر و انجام مبارزه مسلحانه باز می دارند. در این مسیر آنها دشمنی خود با تئوری مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق که

مسلحانه نیروهای مردمی و آزادخواه ولی غیر کمونیست را هر چه بیشتر به خصوص از زاویه اهداف آن رادیکالیزه نمایند.

اکنون می توان با درک حقایق فوق به سوالی که در ابتدای این نوشته در رابطه با انواع مبارزه مسلحانه عنوان شد پاسخ داد و تاکید کرد که صرف توسل به سلاح و اعمال مبارزه مسلحانه، ماهیت پیشرو و انقلابی به هیچ نیروی اجتماعی ای نمی دهد، بلکه مهم این است که تفکر حاکم بر سلاح چیست و چه برنامه و سیاستی بر قدرت آتش حاصل از سلاح حکم می راند. هر گاه ما به این روش به مساله بنگریم آنگاه قادر خواهیم شد که تفاوت بین مبارزه مسلحانه مورد نظر کمونیست ها که با انکاء به قدرت توده ها به منظور سرنگون کردن حاکمیت استعمارگران و به قدرت رسیدن استعمارشوندگان بر پا می شود را با مثلاً مبارزه مسلحانه ای که نه در صد نابودی نظام سرمایه داری حاکم بلکه مثلاً به منظور گرفتن امتیازاتی از آن و یا حداکثر جایگزین کردن یک دار و دسته استثمارگر به جای دار و دسته قبلی بر پا می شود را درک کنیم. آنگاه خواهیم فهمید که چرا مبارزات مسلحانه برخی نیروهای سیاسی که در طول سالهایی از حکمرانی جمهوری اسلامی چه در شهرها و چه در کردستان جریان یافت از یک طرف کاملاً به نفع پیشبرد مبارزه توده ها بوده و در خدمت تعمیق تجارب مبارزاتی آنها قرار گرفت، و از طرف دیگر به رغم تمامی خونهای پاک ریخته شده در جریان آن مبارزات و به رغم تاثیرات غیر قابل انکار مبارزاتی ای که بر جای گذاردند به دلیل محدود بودن شان، و دلیل سلطه رهبری های غیر پرولتری و برنامه های رفرمیستی و چشم اندازهای غیر واقعی بر آنها، هیچ گاه ظرفیت سرنگون کردن و نابود کردن جمهوری اسلامی و ارگانهای سرکوب آن و رسیدن توده ها به آزادی را نداشتند.

امروز در شرایطی که امپریالیستها و دشمنان مردم ما با مشاهده پتانسیل انقلابی موجود در جنبش توده ای، خود را برای تقابل مسلح با آن آماده می کنند، نگرش درست و همه جانبه به شیوه مبارزه مسلحانه اهمیت هر چه بیشتری پیدا کرده است. نشانه های متعددی بیانگر آنند که برخی از نیروهای پرو امپریالیست و وابسته با حرارت از ضرورت مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ولی به نفع سیاستهای امپریالیستی و علیه منافع توده ها سخن می گویند یا به این شکل از مبارزه دست می یازند. با درک تمایز بین این قبیل مبارزات مسلحانه با مبارزات مسلحانه انقلابی می توان از افتادن به دام فریب چنین نیروهائی احتراز نمود.

توده های انقلابی ما در عمل ثابت کردند که این اصل را درک می کنند که تنها یک خلق مسلح قادر و شایسته آزاد زیستن است و نیز حتی اگر به صورت غریزی هم باشد می فهمند که در نبرد با جمهوری

در شرایطی که دیکتاتوری بورژوازی وابسته امکان پیدایش و بقای هر گونه تشکل صنفی طبقه کارگر و توده ها و تلاش های دائمی آن برای اعتصاب و مبارزه و سازمان دادن نیروی طبقاتی خویش از راه های مسالمت آمیز را با کاربرد سیستماتیک قهر و سرکوب عربان سد کرده است، در شرایطی که تحت چنین دیکتاتوری مطلق العنانی، سازمانهای انقلابی بدون توسل به اسلحه و مخفی کاری حتی امکان حفظ روابط درونی خود را ندارند تا چه رسد به امر سازمان دادن توده ها، در چنین شرایطی وظیفه اصلی روشنفکران انقلابی، کارگران پیشرو و جوانان انقلابی، سازمان دادن خویش در تشکلهای مخفی مسلح و ایجاد هسته های سیاسی - نظامی برای ضربه زدن به ماشین سرکوب می باشد.

ارگانهای اصلی حافظ آن یعنی نیروهای نظامی و خلق ید از طبقه استثمارگر بورژوازی وابسته و محو سلطه امپریالیسم در ایران است. کمونیستها از مبارزه مسلحانه ای دفاع می کنند که با ایجاد شکاف در سد دیکتاتوری به عنوان مانع اصلی سد کننده گسترش مبارزات توده ها مسیر بسیج و سازمانیابی طبقه کارگر و توده های رنج دیده را هموار نموده و با تغییر تدریجی موازنه قدرت، شرایط ایجاد و رشد ارگانهای اعمال اقتدار طبقه کارگر و همچنین توده های ستمدیده (از تشکلهای صنفی گرفته تا عالی ترین شکل تشکل در شوراها و حزب طبقه کارگر و ارتش توده ای) را در جریان همین شکل از مبارزه فراهم نماید. تنها در پرتو قدرت مادی حاصل از چنین شکلی از مبارزه است که امکان نابودی مناسبات ارتجاعی موجود و ایجاد یک نظام دمکراتیک که بر پرچم آن شعار "نان، کار، آزادی و استقلال" حک شده باشد وجود دارد.

موضوع مهم و واقعی دیگر در رابطه با نیروهائی که به مبارزه مسلحانه مبادرت می ورزند این است که در برخی مقاطع ما با نیروهای خرده بورژوازی و غیرکمونیست روبرو می شویم که به این شیوه از مبارزه علیه دشمنان مردم و به نفع توده ها دست می زنند بدون آن که به راستی چشم انداز متشکل کردن طبقه کارگر و نابودی ماشین دولتی بورژوازی با رهبری این طبقه را در مقابل خود قرار داده باشند. شیوه برخورد کمونیستها در قبال مبارزه مسلحانه این نیروها - به شرط آن که نیروهای فوق در حرف و در عمل آزادخواه و مردمی بودن خود را به توده ها اثبات کرده باشند - این است که از مبارزه مسلحانه آنها به رغم هر محدودیت و کاستی ای که دارند تا جایی که در عمل در خدمت ضربه زدن به ماشین دولتی بورژوازی و پیشبرد امر انقلاب قرار می گیرد، پشتیبانی کرده و سعی در کانالیزه کردن آن به مسیر جنگ توده ای و طولانی نمایند و کوشش کنند تا مبارزه

با توجه به این واقعیت است که می توان درک کرد چرا در شرایط ایران نمی توان خود را کمونیست و مدافع انقلاب کارگری و رهایی طبقه کارگر نامید ولی با امر فوری و مشخص و نه کلی ایجاد سازمان سیاسی- نظامی این طبقه از طریق مبادرت به مبارزه مسلحانه علیه رژیم حاکم مخالفت کرد. در ایران نمی توان خود را نیروی پیشرو و مخالف رفرمیسم نامید و در همان زمان از دست زدن به مبارزه مسلحانه به عنوان بستر اصلی سازمانیابی طبقه کارگر و تشکلهای توده ای آن احتراز نمود و متوجه نبود که اگر قرار به در هم کوبیدن ماشین سرکوب بورژوازی (یعنی ارتش و سپاه و زواید دیگر آن) به مثابه ستون فقرات نظام حاکم است این کار توسط یک ارتش انقلابی امکان پذیر است؛ و در جامعه ایران جز با مبادرت به سازماندهی مسلح توده ها در جریان مبارزه مسلحانه به عنوان شکل اصلی مبارزه، ارتش انقلابی ساخته نشده و به وجود نمی آید.

تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک که بنیانگذاران چریکهای فدایی خلق ایران در زمان رژیم شاه با شناخت از ساخت بنیادی جامعه تحت سلطه ایران و تحلیل شرایط مشخص آن را به عنوان تئوری انقلاب ایران تدوین نمودند، بر آن است که در شرایطی که دیکتاتوری بورژوازی وابسته امکان پیدایش و بقای هر گونه تشکل صنفی طبقه کارگر و توده ها و تلاش های دائمی آن برای اعتصاب و مبارزه و سازمان دادن نیروی طبقاتی خویش از راه های مسالمت آمیز را با کاربرد سیستماتیک قهر و سرکوب عربان سد کرده است، در شرایطی که تحت چنین دیکتاتوری مطلق العنانی، سازمانهای انقلابی بدون توسل به اسلحه و مخفی کاری حتی امکان حفظ روابط درونی خود را ندارند تا چه رسد به امر سازمان دادن توده ها، در چنین شرایطی وظیفه اصلی روشنفکران انقلابی، کارگران پیشرو و جوانان انقلابی، سازمان دادن خویش در تشکلهای مخفی مسلح و ایجاد هسته های سیاسی - نظامی برای ضربه زدن به ماشین سرکوب می باشد. در شرایط کنونی تنها با برپائی این شکل از سازمان و عمل مبارزاتی و کوشش در جلب اعتماد توده هاست که می توان هم به طور مادی به دشمن از طریق انجام عملیات نظامی ضربه زد و هم با تبلیغات سیاسی و بردن آگاهی سیاسی به میان طبقه کارگر و توده های تحت ستم و با تلاش برای سازماندهی مسلح توده ها نیروی مادی بیشتری را به مبارزه جلب نمود و با گسترش مبارزه مسلحانه توده ای قدرت دشمن را تضعیف و امر سازمانیابی طبقه کارگر برای رهبری انقلاب اجتماعی را در این مسیر تسهیل کرد و مادیت بخشید.

پس کمونیستها به آن مبارزه مسلحانه ای معتقدند که هدفش کسب قدرت سیاسی از راه نابودی ماشین دولتی بورژوازی و

ستم و بویژه جوانان آگاه و انقلابی ما بیش از هر زمان دیگری به ضرورت از بین بردن این حکومت دار و شکنجه از طریق اعمال قهر انقلابی پی برده اند. وظیفه روشنفکران انقلابی کمک به انتقال تجربیات مبارزاتی به این جوانان و تجهیز آنها به تنوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به عنوان تنوری انقلاب ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی و از این طریق، هموار کردن مسیر آزادی و رهایی توده ها است.

بیش از هر وقت تدقیق مفهوم مبارزه مسلحانه انقلابی و مبارزه مسلحانه مورد نظر کمونیست ها به امری ضروری و اجتناب ناپذیر تبدیل گشته و باید نه صرفا شکل مبارزه بلکه محتوا و اهداف آن مورد توجه و تأکید قرار گیرد.

قیامهای قهر آمیز توده ای دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ پژواک یک پیام برجسته مبارزاتی ست. چهل و یک سال پس از روی کار آمدن رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، توده های تحت

اسلامی یعنی یک دیکتاتوری امپریالیستی تا بن دندان مسلح در ایران همانگونه که تجربه سالها مبارزات درخشان چریکهای فدایی خلق در زمان شاه نیز نشان داد، باید به اندازه دشمن سازمان یافت و باید به اندازه دشمن مسلح و قدرتمند شد چرا که تاریخ مبارزت توده ها و تجارب حاصل از آن نشان داده اند که کسب قدرت سیاسی و آزادی واقعی در کشور ما تنها با متشکل شدن و مسلح شدن و اعمال قهر انقلابی علیه قهر ضد انقلابی دشمن امکان پذیر می باشد. در عین حال امروز

۳۰ خرداد ۱۳۶۰، جلوه ای از نبرد خلق و ضد خلق!

روز ۳۰ خرداد، میهن ما شاهد نبردی سترگ و خونین بین حامیان منافع امپریالیسم و خلق ستمدیده ما بود. در آنروز سگان زنجیری جدید امپریالیسم، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی بر آن شده بودند، به ترتیبی که شده خلقهای قهرمان ما را به زانو در آورند. رژیم از مدتی که بر سر کار آمده بود، علیرغم اینکه در ابتدا حمایت بخشی از توده های متوهم را با خود داشت هرگز نتوانسته بود لحظه ای از آتش مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای ایران در امان باشد. این رژیم برای گمراه کردن توده ها و ضد امپریالیست جلوه دادن خود به انواع حیل متوسل شده بود، بعضی از سران سابق رژیم را اعدام کرده بود، خیمه شب بازی تسخیر " لانه جاسوسی" را راه انداخته بود و پرچم آمریکا را سوزانده بود، او در همه جا شعار "مرگ بر آمریکا" میداد ولی با همه اینها توده ها مبارزات بر حق ضد امپریالیستی خود را پیش می بردند، معیار برای آنها عمل بود نه حرف، البته عملی که نتایج مشخص و مثبت خود را در بهبود وضع مردم داشته باشد، رژیم اگر چه جهت ساختن چهره ای مردمی و ضد امپریالیستی برای خویش به تمهیدات زیادی توسل جسته بود ولی خلق به خیلی از مسائل واقف بود آنها از عدم لغو قرار دادهای ننگین رژیم سابق با امپریالیستها توسط رژیم جدید آگاه بودند، آنها دیده بودند که خلق ترکمن بخاطر حفظ دستاوردهای مبارزاتی خود توسط نیرو های سرکوب رژیم به مسلخ کشیده شد و دیده بودند که دانشگاه بعنوان سنگر مبارزه و آزادی پس از آنکه بخون بهترین فرزندان خلق رنگین گشت به تصرف رژیم در آمده و جو اختناق در آن حاکم گردید. کشتار خلق عرب، بلوچ و کرد، سرکوب مبارزات دهقانان، کارمندان، دکانداران و ... مسائلی نبود که موجب خشم و نفرت توده ها و سبب تشدید مبارزات آنها نگردد.

حال دیگر بحث در مورد "لایحه قصاص" صفحات روز نامه ها را پر کرده بود، حکومت می خواست به جنایات ننگین خود جنبه رسمی ببخشد و آنرا بنام قانون بر خلق تحمیل نماید. مبارزه در بالا بمقابله انعکاس رشد مبارزات امپریالیستی توده ها، اوج گرفته و تضادهای درون هیئت حاکمه شدت یافته بود. "بازرگان" این روباه مکار که پشتگرمی امپریالیستها او را به این یا آن کار وامیدارد، دعوت به متینگ خود را در ۲۵ خرداد لغو کرد و از ایراد سخنرانی باز ماند. بنی صدر از فرماندهی کل فو و از ریاست جمهوری عزل شد و رئیس جمهور باصلاح منتخب مردم برای گریز از دست همپالگهای دیرویش به مخفی گاه پناه برد. و بالاخره روز ۳۰ خرداد سازمان مجاهدین در تهران تظاهراتی بر پا داشت.

اعمال جنایتکارانه مزدوران رژیم که برای ایجاد فضای رعب و وحشت در کوی و برزن به گوش توده ها می رساندند، کاملاً خلق را کلافه و مبهوت ساخته بود. اعدامهای دسته جمعی، قتل عام اسرا در زندانها، حمله شبانه و روزانه به منازل مسکونی و ... که از قبل از ۳۰ خرداد آغاز شده بود، پس از آن شدت و وسعت هر چه بیشتری یافت. اختناق با شدت و وسعتی بسیار بر جامعه حاکم گشت، از همه جا صدای گلوله های نفرت انگیز مزدوران رژیم، که سینه این یا آن نو جوان ۱۲ ساله، پیر مرد و پیر زن ۸۰ ساله، مادران جوان و زنان خانه دار را از هم میدرید، بگوش میرسید. جوانان دسته دسته قتل عام میشدند، امنیت پیش از پیش از جامعه سلب شد.

خلق و روشنفکران انقلابی ای که در ۲۸ مرداد سال ۳۲ و خیانت رهبران خائن حزب توده را آزموده بودند، خیلی خوب میدانستند که رژیم با این اعمال در اندیشه بر فرارساختن چه فضای نکبت باری بر جامعه است و براستی اگر در مقابل این همه جنایات از جبهه خلق صدای گلوله بر نمی خاست، چه سرنوشتی در انتظار خلق بود؟ "خون پاسخ هر خون" و جواب "مسلسل را باید با مسلسل داد"، ضرورت میرمی بود که به خواست قلبی توده ها تبدیل شده بود. حاکمین وقت در مورد قدر قدرتی خود لاف می زدند، رفسنجانی این غلام حلقه بگوش امپریالیسم از اینکه از اول روی کار آمدن دست به کشتار خلق زده اند (!!) ابراز ناراحتی کرده و میگفت: "...اگر آن روز، منظورم اوائل انقلاب است، که ۲۰۰ نفر از اینها را میکرفتم و اعدامشان میکردیم، امروز اینقدر نمی شدند. امروز اگر با قاطعیت در مقابل گروهکهای منافق و عمال آمریکا و شوروی نایستیم، سه سال دیگر به جای هزار باید چندین هزار نفر را اعدام کنیم." (اطلاعات ۶۰/۷/۱)

گیلانی جنایتکار به مزدوران زیر دستش فرمان داد که "محارب بعد از دستگیر شدن توبه اش پذیرفته نمی شود و کیفر همان است که قرآن بیان میکند، کشتن با شدید ترین وجه، خلق آویز کردن به فصاحت بارتترین حالت ممکن، دست راست و پای چپ آنها بریده شود" (کیهان ۶۰/۶/۲۹) و افزود که "در کنار همان دیواری که تسلیم می شوند اعدامشان کنید زیرا اسلام (بخوان) امپریالیسم اجازه نمی دهد که بدن مجروح اینگونه افراد باغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کشته شوند". (همانجا) موسوی جنایتکار دادستان کل خمینی گفت: "هر کس در برابر این نظام و امام عادل مسلمین بایست، کشتن او واجب است. اسپرش را باید کشت و زخمی اش را زخمی تر کرد تا کشته شود" (کیهان ۶۰/۶/۲۹) و مشکینی اصرار ورزید "هر کسی در خیابانی و در جای دیگر بر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، در همانجا باید حکم اعدامش صادر شود" و موسوس اردبیلی اضافه کرد "رحم به اینها خیانت به اسلام است" (جمهوری ۶۰/۸/۲۳) و ...

ولی نه تهدید و ارعاع، نه جنایت و وحشیگری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی هیچیک قادر نشد آتش مبارزه را در جامعه ما خاموش سازد و انقلاب مختنق شده با نیرو توان بسیارش پیش رفت...

(به نقل از ویژه نامه ۲ خرداد ۱۳۶۴ - از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران)

www.siahkal.com

www.ashrafdehghani.org

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره



انقلابی نتوانستند کار را با دشمنان آزادی یک سره کنند. مردم به پا خاسته بویژه با الهام از نتایج چندین سال پیکار انقلابیون مسلح بویژه چریکهای فدایی خلق ایران، سرانجام با قیام در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ نقطه پایانی بر حیات رژیم وابسته به امپریالیسم شاه گذاشتند، اما از آنجا که سرنگونی رژیم سیاسی را با کار انهدام ستون فقرات آن یعنی ارتش و سایر زواید سرکوبگرش دنبال نکردند، موفق نشدند که سر ازدها را به سنگ بکوبند و از طبقه استثمارگر و وابسته حاکم خلع ید کنند.

بدنبال کنفرانس گوادلوپ که در جریان آن امپریالیستها در توافق با یکدیگر به یک یارگیری جدید در صحنه سیاسی ایران دست زدند و حمایت خود از رژیم وابسته و سرکوبگر شاه را برداشته و قدرتش را پشت سر دار و دسته جنایتکار خمینی قرار دادند، نبرد نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در ایران نقطه عطفی را از سر گذراند و مسیر دیگری پیدا کرد. امپریالیستهای ذی نفع در ایران برای حفظ منافع آبی و استراتژیک شان، شاه را همانطور که خودش از قول تیمسارانش نقل کرد مثل "موش مرده" ای از ایران بیرون انداخته و با بند و بست با دار و دسته خمینی تبهکار، یک مهره خون آشام و جلاد دیگر را جایگزین شاه کردند. رژیم شاهنشاهی پایان یافت و جمهوری اسلامی با حمایت امپریالیستها به اریکه قدرت رسید و بر بستر سازشکاری ها و اپورتونیسم حاکم بر رهبری سازمان های چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق و دیگر نیروهای سیاسی سازشکار و مماشات طلب توانست سلطه خود را تحکیم و تداوم بخشد. به واقع، امپریالیستها در مقابل یورش انقلاب توده ها با تعویض مهره هایشان به یک عقب نشینی تاکتیکی و موقت دست زدند تا یک تعرض استراتژیک را به جنبش توده ها و انقلاب آنها سازمان دهند.

شاه در میان هلهله "پیروزی" توده سرکوب شده ولی به پا خاسته، با چشمانی اشکبار رفت ولی نظام و مناسباتی که تقریباً در طول سه دهه، این شخص بی اراده و نوکر صفت، "شاه شاهان" و دیکتاتور تمام عیار، از آن حفاظت کرده بود، دست نخورده باقی ماند و صاحبان اصلی قدرت در ایران یعنی امپریالیستها و سرمایه داران حاکم، برای تداوم آن مناسبات یک آخوند متحجر و بی سواد

پیوسته و جذب "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" شده بودند، این شانس را داشتیم تا در گوشه ای از صحنه عظیم کشاکش بین انقلاب و ضد انقلاب در آن سالها به انجام وظایف مبارزاتی خود مشغول باشیم. در این پروسه و در طوفان وقایع آن سالها در مقطع ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ در چنگال پاسداران سرمایه اسیر شدم. اکنون به عنوان یک شاهد عینی می خواهم آنچه در آن دوره تجربه کردم را با شما خوانندگان عزیز در میان بگذارم. وقایعی که در ۲۰ خرداد سال ۱۳۶۰ در اثر یورش ضد انقلاب به نیروهای انقلابی در سراسر جامعه ایران رخ دادند، نقطه عطفی را در تاریخ مبارزاتی مردم ایران رقم زدند. از این رو اجازه دهید پیش از بیان مستقیم تجربیات خودم، کمی به عقب برگردم و با مرور برخی رویدادها تصویری در اختیار خواننده قرار دهم تا آشکار گردد که خاطراتی که از آن دوره تعریف می شود در بطن چه شرایطی بوده اند؛ و معلوم شود که کدام تحولات و روندها در جامعه ما به ۲۰ خرداد ۶۰ ختم شد و این نقطه عطف پایه در کدام واقعیات داشت.

همه ما می دانیم در جریان انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ مردم ایران که برای برانداختن سلطه رژیم شاه و اربابان جهانی اش و برای برقراری آزادی، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت و ساختمان یک رژیم دموکراتیک و مردمی برخاسته بودند، با وجود فداکاری های کم نظیر و تقدیم هزاران جان شوریده برای تحقق آرمانهایشان در راه انقلاب، به دلایل مختلف و از جمله فقدان یک رهبری متشکل و مسلح به برنامه و تئوری

تقدیم به نسل "جان های شیفته و غنچه های سرخ و زیبای نشکفته" که در دهه خونین ۶۰ با نثار جان شیرین خود، پرچم خونین آزادی و سوسیالیسم را در مقابل دیدگان هرزه دشمن همچنان در اهتزاز نگاه داشتند! تقدیم به نسل جدیدی که با درس گیری از نیاکان خود وظیفه حفظ این پرچم را در مبارزه علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بر عهده گرفته است.

دار و دسته خمینی پس از نزدیک به دو سال از کشاکش بین رژیم ضد انقلابی و وابسته شان با توده های به پا خاسته ای که خواهان تداوم انقلاب تا رسیدن به آزادی بودند، سرانجام در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ فرمان یک تعرض سیستماتیک سراسری و مرگبار را به توده های به پا خاسته و سازمانهای مردمی و انقلابی و کمونیستی صادر کردند. زندانها انباشته از مخالفان گشتند و صدای گلوله ها و رگبار های دژخیمان که در طول شبانه روز مشغول سلاخی مردم بودند آسمان ایران را فرا گرفتند. از مقطع سی خرداد ۶۰ تا پایان جنگ امپریالیستی ایران و عراق در سال ۶۷ که بلافاصله با قتل عام زندانیان سیاسی دنبال شد، یکی از سیاهترین دورانهای حکومت جمهوری اسلامی علیه توده های تحت ستم ماست که به دهه خونین شصت معروف شده است.

در چنین شرایطی بود که من نیز به عنوان یکی از صدها هزار نوجوان و جوانی که در انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ با عشق به کمونیستهای فدایی در دهه ۵۰ به صف مبارزه برای آزادی کارگران و توده های تحت ستم

خائن، جمهوری اسلامی امپریالیسم ساخته را حاصل پیروزی انقلاب، ضد امپریالیست و دشمن امپریالیسم جا می زد، و به جای سازماندهی و رهبری توده ها برای مبارزه با این دشمن جدید، مردم را به رفتن زیر پرچم خمینی جلاد و در واقع اتحاد با دشمنانشان تشویق می نمود. بدون شک چنین تلفی فریبکارانه و مغایر با واقعیت از ماهیت قدرت دولتی، آن سازمان و پایگاه توده ای میلیونی آن را در تحلیل نهایی و در عرصه تاکتیک و استراتژی مبارزه به آلت دست و پیرو سیاستهای طبقه حاکم تبدیل می کرد؛ یعنی همان واقعیتی که در عمل اتفاق افتاد. سازمان زیر رهبری دار و دسته فرخ نگهدار و معلمان توده ای اش، به جای مسلح کردن نیروی انقلاب به تئوری انقلابی و تربیت و پروراندن مبارزین علیه دشمنان خلق و سازماندهی مسلح توده ها، به پیاده نظام و لشکر ذخیره برای ضد انقلاب تبدیل شد.

بالاخره تحت فشار جوانان مبارز و صادق این سازمان، انشعابی هر چند بسیار دیر هنگام در این سازمان رخ داد و سازمان اقلیت به وجود آمد. اما رهبری این سازمان، هر چند ماهیت جمهوری اسلامی را ضد انقلاب خواند اما در عمل نشان داد که این موضع گیری به معنای اتخاذ استراتژی و تاکتیک صحیح مبارزاتی برای سازماندهی توده ها علیه آن نیست، تا آنجا که این سازمان حتی بعد از کشتار های خونین سراسری رژیم حاکم در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ و ریختن خون شاعر انقلاب سعید سلطانپور در ۲۱ خرداد همان سال و چند روز بعد تیرباران روح انگیز دهقانی که موجی از خشم و نفرت در میان مبارزین آگاه به وجود آورد و در ادامه تیرباران های دسته جمعی انقلابیون و اعلام این جنایات در روزی نامه هایشان، تا ۱۱ آذر سال ۶۰، اقلیت با این تحلیل که حاکمیت یک ارگان سازش بین خرده بورژوازی مرفه سنتی با گرایشهای ضد امپریالیستی و "بورژوازی وابسته متوسط" می باشد هنوز از دادن شعار "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" خودداری کرد.

در این مقطع شعار این سازمان "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" (کار شماره ۱۳۸) بود، یعنی علیه صرفاً یک جناح از حاکمیت سرتا پا ضد خلقی، وابسته و جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی، آن هم در شرایطی که در تمام طول این مدت، این رژیم با حمایت امپریالیستها پیگیرانه مشغول ترمیم و گسترش ارگانهای سرکوب ضربه خورده در جریان انقلاب و تحکیم پایه های حکومت خود بود و در کردستان و در برخی نقاط دیگر ایران توده ها فرسنگها جلوتر از اقلیتی ها مسلحانه با رژیم می جنگیدند.

درمقطع ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ ما یک هفته ۲ نفره دانش آموزی بودیم که کار اصلی آن تا مقطع مورد بحث، تبلیغ مواضع سازمان، پخش اعلامیه و نشریه کار و شعار نویسی و تهیه تدارکات مالی و نظامی برای سازمان (اقلیت) بود. در آن برهه، مسئول هفته، مرا از میان رفقا به عنوان یکی از رفقای تشکیل دهنده "جوخه های رزمی" - که سازمان اقلیت مطابق تحلیلهای آن زمان نشریه "کار" آنها را ظاهراً برای "تدارک قیام" لازم تشخیص داده بود- انتخاب کرده بود. پس از ماه ها بحث و مجادله با سازمان و فشار فزاینده ای که از سوی هواداران اقلیت با این مضمون که "بالاخره باید کاری کرد" به رهبری سازمان وارد می شد، طرح تشکیل "جوخه های رزمی" ظاهراً به عنوان خط غالب در سازمان اقلیت پذیرفته شده بود.

جمهوری اسلامی در اختیار روشنفکران و جامعه قرار دهد. این جریان، چریکهای فدایی خلق یعنی رفیق اشرف دهقانی و یارانش بودند که در اوضاع طوفانی آن دوره به مردم ایران اعلام کردند که جمهوری اسلامی، همچون رژیم شاه یک رژیم ضد خلقی و وابسته می باشد که نه تنها بر خلاف ادعای موجود ضد امپریالیست و مردمی نبوده بلکه اساساً برای حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و ادامه ماموریت شاه مزدور بر روی کار آمده و وظیفه اش سرکوب انقلاب مردم ایران می باشد؛ و گفتند که در نتیجه توده ها باید سلاح های خود را حفظ کنند و با این رژیم بجنگند.

در واقعیت امر، در آن برهه، سازماندهی مسلح توده ها جهت تحقق خواستههای آنان و به ثمر رساندن اهداف انقلاب وظیفه اصلی بود که تاریخ بر عهده نیروهای انقلابی در آن مقطع قرار داده بود. اما در شرایط یک جنبش عظیم توده ای، سازمان هائی قادر به پاسخ گویی به چنین وظیفه ای بودند که از بار توده ای برخوردار بوده و به لجاجت داشتن نیرو، تشکیل های بزرگ شمرده می شدند؛ در حالی که "چریکهای فدائی خلق" تازه تأسیس که خودش در جریان یک بحران بزرگ انقلابی شکل گرفته بود به علت محدودیت نیروی مادی خود، آنهم در شرایطی که مجبور بود در آن واحد در دو جبهه، هم با دشمن و هم با سیل نیروهای سازشکار به زعامت دار و دسته فرخ نگهدار در راس سازمان فدایی و سایر جریاناتی که در مسابقه برای کوییدن "آخرین میخ بر تابوت مشی چریکی" مسابقه گذارده بودند، مبارزه کند، و تحت سرکوب و بایکوت آنها قرار داشت، طبیعتاً توان مادیت بخشیدن به تمام وظایفی که برای تداوم انقلاب لازم بود را نداشت.

همه می دانند که دار و دسته غاصب حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با پیشبرد خط حزب توده

یعنی خمینی دژخیم و دار و دسته اش را به جای دیکتاتور قبلی بر اریکه قدرت نشاندند.

در جریان بیش از چهل سال حکمرانی این رژیم، انبوهی از اسناد منتشره از سوی خود اربابان مشترک جمهوری اسلامی و شاه و مهمتر از آن عملکردهای این رژیم نشان داده اند که وظیفه فوری جمهوری اسلامی، سرکوب انقلاب ضد امپریالیستی توده ها، حفظ، بازسازی و گسترش ارتش امپریالیستی و حفظ جریان نفت برای تداوم کارکرد سیستم سرمایه داری و امورات امپریالیستهای ذی نفع و وابستگانشان و به طور خلاصه حفاظت از سیستم سرمایه داری وابسته ایران با همه دستگاه های لازمه اش بود.

اما باید دید که در مواجهه با چنین واقعیتی، موقعیت و وظیفه سازمانهای انقلابی و مبارز برای جلوگیری از سیطره ضدانقلاب جدید بر زندگی و سرنوشت مردم ما چه بود؟ چرا که نیازی به تاکید نیست که خمینی و دار و دسته اش تمام قد و با تمام قوا کمر به تحقق اهداف نامقدس و ضد مردمی بستند تا خواستهها و رهنمود های اربابان امپریالیست خود را برآورند.

لنین، یکی از اندیشمندان بزرگ و برجسته طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم در جریان انقلاب روسیه مطرح می کند که "مساله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه است، بدون توضیح این مساله نمی توان از هیچ گونه شرکت آگاهانه در انقلاب و به طور اولی از رهبری بر آن صحبت کرد. (لنین قدرت دوگانه ۱۹۱۷). در آن مقطع، اتفاقاً درک این امر و به کارگیری این تجربه، مساله مبرم جنبش انقلابی توده های ما را تشکیل می داد و چگونگی برخورد به آن می توانست مرز بین یک جریان سیاسی واقعا کمونیست و اپورتونیست را آشکار سازد. مناسبانه چه سازمانهایی که در آن زمان با استفاده از شرایط هرج و مرج و شبه دموکراسی ناشی از قیام توده ها به وجود آمده بودند و چه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که به یمن فداکارها و جانبازی های چریکهای فدایی خلق ایران در جریان سالها مبارزه بی امان با شاه مزدور با اقبال میلیونی کارگران، جوانان و توده های تحت ستم روبرو شده و به بزرگترین سازمان چپ نه تنها در ایران بلکه در خاورمیانه تبدیل شده بود، هیچیک پاسخ درستی به این مساله مبرم جنبش در آن مقطع ندادند.

در این مقطع، تنها یک جریان سیاسی وجود داشت که توانست با اتکاء به تئوری های بنیانگذاران سازمان به وظیفه خود عمل کرده و تحلیل صحیحی از ماهیت قدرت دولتی و رژیم سیاسی جدید یعنی

زیادی از مردم عادی در همان روز دستگیر شدند. مزدوران رژیم با نمایش وحشی گری خویش می کوشیدند تا مردم را مرعوب سازند. شرایط، شبیه صحنه یک جنگ یا کودتا نظیر آنچه که در مثلا شیلی در فیلمهای نمایش داده شده در آن سالها می دیدیم، بود. با مشاهده این اوضاع، ضمن مشورت با رفقای که در این دکه کار می کردند بر آن شدیم که تمامی اطلاعاتی ها و وسایل شعار نویسی و... را از دکه خارج نموده و بجای دیگری انتقال دهیم. وسایل را در یک چمدان ریختیم و من آن ها را در حدود ساعت ۶ بعد از ظهر به خانه خودم انتقال دادم. همه می دانستیم که حادثه ای در شرف وقوع است، حادثه ای که با سایر حوادث فرق خواهد داشت. اما کسی دقیقا نمی دانست چه خواهد شد.

به منظور کمک به خواننده جهت درک بهتر آن شرایطی که این اتفاقات در آن در شرف وقوع بود، لازم است بگویم که درمقطع ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ ما یک هسته ۳ نفره دانش آموزی بودیم که کار اصلی آن تا مقطع مورد بحث، تبلیغ مواضع سازمان پخش اعلامیه و نشریه کار و شعار نویسی و تهیه تدارکات مالی و نظامی برای سازمان (اقلیت) بود. در آن برهه، مسئول هسته، مرا از میان رفقا به عنوان یکی از رفقای تشکیل دهنده "جوخه های رزمی" - که سازمان اقلیت مطابق تحلیلهای آن زمان نشریه "کار" آنها را ظاهر برای "تدارک قیام" لازم تشخیص داده بود- انتخاب کرده بود. پس از ماه ها بحث و مجادله با سازمان و فشار فزاینده ای که از سوی هواداران اقلیت با این مضمون که "بالاخره باید کاری کرد" به رهبری سازمان وارد می شد، طرح تشکیل "جوخه های رزمی" ظاهرًا به عنوان خط غالب در سازمان اقلیت پذیرفته شده بود. به خاطر می آورم که تنها با گذشت تنها چند ماه از انشعاب "اقلیت" از "اکثریت"، بسیاری از هواداران سازمان اقلیت که خود را باعنوان "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" معرفی می کرد، مرتبًا برای مسلح شدن و مقابله با ارگانهای سرکوب رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به مسئولین سازمانی فشار می آوردند. مثلا این بحث بارها در هسته خود ما مطرح شده بود که "مگر ما یک سازمان سیاسی - نظامی نیستیم؟" مگر ما پیروان همان سازمان چریکها و رفقای سپاهکلی نیستیم که با اعتقاد به ضرورت مبارزه مسلحانه به عنوان راه رهایی توده های ستمدیده، با حمله به پاسگاه سپاهکلی "تولد" سازمان چریکها را اعلام کردند و در طول سالها با انجام دهها عملیات مسلحانه علیه حکومت شاه به نماد خشم و کینه انقلابی کارگران و زحمتکشان ما علیه سرمایه داران تبدیل گشتند؟ بالاخره مگر این سازمان رژیم جمهوری اسلامی را "ضد انقلابی و ضد خلقی" نمی نامد؟ پس چرا ما به جز تبلیغ و کار صرفا سیاسی، در مقابل این رژیم سرکوبگر هیچ کاری

شب پاسی از نیمه گذشته بود که مزدوران به دکه ما ریختند. بعد از ظهر ۳۱ خرداد بود که فهمیدیم اوضاع امنیتی به کلی فرق کرده است. اعلامیه مربوط به اعدام شاعر انقلابی سعید سلطانپور و چند مبارز دیگر، همان روز به دستمان رسیده بود و قرار بود که شب ۵۰۰۰ نسخه از آن را در محلات عمدتا کارگر نشین شهر پخش کنیم. اما با مشاهده اوضاع و جو شدیدا پلیسی، از این کار صرف نظر کردیم. رفت و آمد گله های پاسداران مسلح در خیابانها لحظه ای قطع نمی شد. مجاهدین تظاهرات بزرگی را در مرکز شهر سازمان داده بودند که گروه هایی از مردم در آن شرکت کرده بودند. به رغم اینکه تظاهرات آنها کاملا بیرحمی تمام و بشدت از سوی رژیم سرکوب شده بودند.

در تاریخ و مسلح شدن به تجارب مبارزاتی گذشتگان خوب خوش را از قاتلان مردم ایران گرفته است.

۳۱ خرداد ۱۳۶۰

شب پاسی از نیمه گذشته بود که مزدوران به دکه ما در شهر اراک ریختند. حوالی بعد از ظهر ۳۱ خرداد بود که فهمیدیم اوضاع امنیتی شهر به کلی فرق کرده است. اعلامیه مربوط به اعدام شاعر انقلابی سعید سلطانپور و چند مبارز دیگر، همان روز به دستمان رسیده بود و قرار بود که شب هنگام ۵۰۰۰ نسخه از آن را در سطح قسمتی از محلات عمدتا کارگر نشین شهر پخش کنیم. اما با مشاهده اوضاع و جو شدیدا پلیسی موجود، از این کار صرف نظر کردیم. چرا که رفت و آمد گله های پاسداران مسلح در خیابانها لحظه ای قطع نمی شد. مجاهدین تظاهرات نسبتا بزرگی را در مرکز شهر سازمان داده بودند که گروه هایی از مردم و بویژه خانواده های شهدای مجاهد نیز در آن شرکت کرده بودند. به رغم اینکه تظاهرات آنها کاملا مسالمت آمیز بود، تظاهر کنندگان با بیرحمی تمام و بشدت از سوی رژیم سرکوب شده بودند. مزدوران حزب الهی که پیش از این از سوی حکومتیان برای فریب مردم و تأیید سازمان های سازشکار، گروه های مستقل و "خود سر" نامیده می شدند، با برخورداری از سازماندهی و حمایت مستقیم کمیته چی ها و سپاه پاسداران ضد خلقی، در خیابانها خون به راه انداخته بودند. تمامی معابر ورودی و خروجی شهر و منجمله محلی که دکه ما در آن قرار داشت توسط مزدوران بسیجی و کمیته چی ها قرق شده بود. آنها ماشینها را نگه می داشتند و بدون هیچ دلیلی تمامی سرنشینان آنها را کنترل و چک می کردند. این کارها را می کردند تا سایه خوف و وحشت بر جان تعداد هر چه بیشتری از مردم حاکم شود. مزدوران می کوشیدند تمام حرکات را زیر نظر داشته باشند. در چنین فضای تعداد

به این ترتیب رهبری اقلیت از آنجا که هنوز حتی در زمان انشعاب و بعد از آن دل در گرو اکثریتی ها داشت، قادر به فهم مساله "قدرت دولتی" و این که "قدرت اصلی" در دست چه طبقه ای ست و چگونه و با کدام استراتژی و تاکتیک مبارزاتی باید با این دشمن جنگید، نبود.

اپورتونیسیم حاکم بر سازمان اقلیت که از اکثریتی ها به ارث برده بود و ناتوانی این سازمان از بسیج توده ها در شرایطی که صدها هزار تن از مردم و مبارزین جوان را در گرد خود داشت، ضربات جبران ناپذیری به جنبش انقلابی مردم ما وارد کرد. سازمان اقلیت ضمن مماشات و سازشکاری با حکومت، به دنباله روی از حوادث مشغول بود و در این بین "توده سازمانی" در محاق تحلیل های اپورتونیستی به هرز می رفتند. این یک تصویر واقعی از موقعیت سازمان اقلیت در شرایط حساس منتهی به ۳۰ خرداد ۶۰ و یورش سراسری جمهوری اسلامی به انقلاب بود. در چنین شرایطی تعرض ددمنشانه و از قبل برنامه ریزی شده جمهوری اسلامی به طور سراسری در همه ایران به توده ها و سازمانهای سیاسی به وقوع پیوست.

آنچه که در پی می آید انعکاس تنها یک گوشه بسیار ناچیز از یورش سرکوبگرانه سردمداران جمهوری اسلامی به سازمانهای سیاسی و مردم ستمدیده در برهه یاد شده و وسعت مقاومت آن دوره و واقعیاتی ست که در آن سالها در نبرد بین دشمنان مردم ایران با فرزندان مبارزش در سراسر میهن ملتبه و در خون غلطیده ما جریان داشت. خاطره زیر که چند سال پیش نوشته شده بود با اصرار و پیگیری یکی از رفقای ارزشمند که همیشه بر انتقال تجارب مبارزاتی به عنوان یک وظیفه تأکید می کند، با وجود کاستی هایش به روی کاغذ آمد.

به عنوان نویسنده این سطور جا دارد که احترام عمیق و قلبی خود را یکبار دیگر به تمام نسل "شیر آهن کوه زنان و مردان" آن سالها، به جانهای شیفته ای که به جرم داشتن رویای سعادت و بهروزی توده ها زیر تیغ جلا رفتند، به "فناری" های لطیفی که در "آتش سوسن و پاس" بر پاشده توسط دژخیم جماران، "کباب" شدند ابراز کنم. امیدوارم که این سطور و صدها تجربه ارزشمند دیگری که توسط بازماندگان آن نسل به خون کشیده شده اما سرفراز و مقاوم در طول سالها به نگارش درآمده، به نوبه خود بر گوشه هایی از تاریخ تاریک و لگد کوب شده در مسلخ سانسور و تحریف جلا دان سرکوبگر حاکم روشنی افکند و در خدمت تجربه اندوزی نسل شجاع جوانانی قرار گیرد که هم اکنون حضور قاطعشان در صحنه مبارزه علیه جمهوری اسلامی، و تلاش شان برای کنکاش

ساواک شاه، این مظهر جاسوسی و جنایت، اکنون بازسازی شده بود و شکنجه گران سابق با به کارگیری نیروهای جوان تر البته با ریش و تسبیح و بعضی وقتها هم بدون ریش و تسبیح، خود را دوباره با نامی جدید و برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی و به واقع حفظ سیستم ظالمانه سرمایه داری در ایران، سازماندهی کرده بودند. در شب یورش متوجه شدم که برخی از پاسداران قیافه های آشنائی دارند. همان "همکلاسی ها" و در واقع بسیجی های داخل دبیرستان بودند که اکنون در هیات واقعی خود یعنی با کلاشینکوفی به گردن به دیدار ما آمده بودند. هنگامی که با آنها مواجه شدیم، در مقابل سوال من که "چرا به اینجا ریخته اید و آیا حکم دارید" تنها چند فحش آب دار و سیلی و لگد نصیبمان شد.

ما را در بیرون با فاصله از یکدیگر به صف کردند و با اینکه می دانستند مسلح نیستیم، سلاح هایشان را به سوی ما نشانه رفته بودند. تنی چند از مزدوران دیگر، مانند مغولها ریختند و دکه را بقول خودشان برای یافتن "اسلحه" و "مدارک" زیر و رو کردند. در یورش اول چیزی نیافتند و با اصرار فرمانده گروه، دوباره دکه را گشتند. سر انجام یکی از مزدوران در حالی که سر از پا نمی شناخت با یک دبه کوچک رنگ و یک اعلامیه مربوط به اعدام شاعر فدایی، سعید سلطانیور باز گشت و فریاد زد "پیدا کردم! پیدا کردم!".

فرمانده مزدور گروه سپس با ژست پیروزمندانه ای دبه رنگ را نشان داد و داد زد "این چیه؟" من سریعاً برای اینکه بعداً تناقضی در حرفهایمان ایجاد نگردد، به شکلی که بقیه بشنوند با صدای بلند گفتم "هیچی! برای رنگ کردن داخل دکه مان خریدیم بودیم!" او این بار اعلامیه را نشان داد و دوباره داد زد "پس این چیه؟" من باز هم پیشدستی کردم و گفتم "منی دانم! مال ما نیست! امروز اعلامیه پخش می کردند یکی هم انداختند داخل دکه ما...". هنوز کلمه آخر از دهانم بیرون نیامده بود که فرمانده مزدوران با قدرت تمام سیلی محکمی بگوشم زد. به رغم درد زیاد و گیجی موقتی سعی کردم خودم را روی پا نگه دارم. در همین زمان رفیق دیگری که از من کوچکتر بود به حالت اعتراض گفت "چرا می زنی؟" به او هم فرصتی برای ادامه حرفهایش ندادند و یکی دیگر از مزدوران به تقلید از رئیسش لگد محکمی به پشت او زد به شکلی که یکدور دور خود چرخید و بر زمین افتاد.

به این ترتیب چند نفری به جانمان افتادند و با کتک و فحش ما را در پشت و انتی انداختند. یکی دو نفر دیگر نیز در آنجا بودند که ظاهراً قبل از ما دستگیر شده بودند. آنها را نمی شناختم اما معلوم بود که مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند.

ع. شفق

(ادامه دارد)

ساواک شاه، این مظهر جاسوسی و جنایت، اکنون بازسازی شده بود و شکنجه گران سابق با به کارگیری نیروهای جوانتر البته با ریش و تسبیح و بعضی وقتها هم بدون ریش و تسبیح، خود را دوباره با نامی جدید و برای حفظ جمهوری اسلامی و به واقع حفظ سیستم ظالمانه سرمایه داری در ایران، سازماندهی کرده بودند. در شب یورش متوجه شدم که برخی از پاسداران قیافه های آشنائی دارند. همان "همکلاسی ها" و در واقع بسیجی های داخل دبیرستان بودند که اکنون در هیات واقعی خود یعنی با کلاشینکوفی به گردن به دیدار ما آمده بودند. هنگامی که با آنها مواجه شدیم، در مقابل سوال من که "چرا به اینجا ریخته اید و آیا حکم دارید" تنها چند فحش آب دار و سیلی و لگد نصیبمان شد.

دیگر می فروختیم. بهر حال در حوالی ۲-۳ بامداد، پاسدارانی که تا بن دندان مسلح بودند به محل ما ریختند و من و ۲ رفیق دیگر که در آنجا خوابیده بودیم را غافلگیر و دستگیر کردند. محل دکه ما در یکی از مبادی ورودی شهر و در میان چند دکه دیگر قرار داشت. در حالی که سعی کرده بودیم با درست کردن پوشش و توجیحات مناسب، این محل را یک محل عادی کسب و کار جلوه دهیم، اما کاملاً معلوم بود که هویت ما و واقعیت دکه ما کاملاً برای دشمن مشخص شده است. در میان چند محل مشابه موجود، پاسداران فقط ما را هدف قرار داده بودند. آنها بر خلاف تصور رهبری سازمان ما و بسیاری از خود ما، بسیار سازمان یافته تر و با برنامه تر عمل کرده بودند.

یکی از دلایل "کشف" آسان ما برای دشمن، همانا درگیر بودن همزمان رفقای ما در کارهای علنی و مخفی بود. در واقع، مخفی کاری مناسب در مقابل دشمنی که خود را کاملاً برای مقابله با مخالفین تجهیز و سازماندهی کرده بود، در کار تشکیلاتی ما وجود نداشت؛ امری که خود حاصل عدم وجود برنامه و یک تحلیل واقعی از رژیم در درون سازمان بود. در چنین شرایطی، اولین نتایج مخرب عدم وجود تئوری انقلابی و عدم رعایت این اصل گرانهای کار تشکیلاتی در ۲۰ خرداد سال ۱۳۶۰ گریبان بسیاری از سازمانها و نیروهای ضد رژیم را گرفت. بعداً از طریق همسایه ها فهمیدیم که جاسوسان و مامورین رژیم از مدتها قبل از ۲۰ خرداد ما را زیر نظر داشته و تحقیقاتی نیز از سایرین راجع به ما کرده بودند. امری که به نوبه خود از سازماندهی و نقشه مند بودن عملیات نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی پیش از یورش سراسری به نیروهای انقلابی خبر می داد.

نمی کنیم؟! آن هم در حالی که این رژیم روز به روز با اعمال خشونت و قهر بیشتری به مردم و کمونیستها و مبارزین حمله می برد. این بحث ها به ویژه هنگامی داغ تر می شد که خبر دستگیری و قتل و سر به نیست کردن رفقای ما در شهر های مختلف توسط "باندهای سیاه" و یا "چماقداران" که در واقع همان کمیته چی ها و پاسداران رسمی رژیم البته در لباس شخصی بودند، می رسید. خوب بخاطر دارم که در گزارشات کتبی ای که از فعالیتها و یا نظراتمان بطور مرتب از طریق مسئولین هسته ها به سازمان می نوشتیم، این عبارت گرانها و پر معنی رفیق کبیر امیر پرویز پویان "هیچ مرگی پیش از در سنگر ماندن و شلیک نکردن زودرس نیست"، همواره زینت بخش گزارشات ما بود.

در چنین اوضاعی بود که در هفته های بحرانی منتهی به ۲۰ خرداد سال ۶۰، خبر اینکه سازمان در صدد تشکیل "جوخه های رزمی" ست را از زبان رفیق مسئول شنیدم. خوشحالی زانداالوصف و بی پایانی که به من از شنیدن این خبر و اینکه من نیز عضو یکی از این جوخه ها خواهم بود دست داد را هیچ گاه در زندگی فراموش نمی کنم. زمان مبارزه جدی فرا می رسید و من شبها خواب نمی برد و هر کاری از دستم برای تسریع در تهیه مقدمات این کار بر می آمد را انجام می دادم و می پنداشتم که بالاخره زمان نبرد واقعی فرا رسیده است. تمام جزوات گذشته چریکهای فدائی خلق در دوره شاه و نشریه آن زمان سازمان به نام "نبرد خلق"، خاطرات رفقای چریک و ... را دوباره می خواندم و فکر می کردم که "سازمان" کنونی (اقلیت) نیز با یک برنامه ریزی حساب شده در صدد "انتقال به فاز نظامی" (عبارتی که توسط رفقای با تجربه تر به کار برده می شد) است و در مقابل رژیمی که زبانی جز زور نمی فهمد، کارگران و زحمتکشان را نیز مسلح خواهد کرد. در طول این مدت در باغهای اطراف شهر و در یکی از روستاها نیز تا حدودی آموزش نظامی (شامل تیراندازی با کلت، آشنایی با نارنجک، انبارک زدن و ...) هم دیده بودیم؛ همه چیز به نظر آماده می آمد و هسته هایی نظیرما، فقط منتظر رهنمود کمیته مرکزی سازمان برای آغاز عملیات مسلحانه علیه رژیم ضد خلقی و به نفع کارگران و زحمتکشان بودند. از شادی و شور در پوست خود نمی گنجیدم... اما اوضاع به گونه دیگری رقم خورد...

در فضای قیرگون و خفه شب ۳۱ خرداد نیز در حالت خواب و بیداری در همین افکار غوطه ور بودم که درب دکه مان بشدت به صدا در آمد. ما این دکه را بعنوان پوششی برای کارهای تشکیلاتی راه انداخته بودیم و در آن سیگار و آب میوه و برخی اقلام

قتل وحشیانه جورج فلوید ، زنگها را برای

سرمایه داران به صدا در آورد!

آگاهی مردم آمریکا از این امر که یک مرد سیاه پوست (جورج فلوید) در تاریخ ۲۵ مه ۲۰۲۰ توسط پلیس فاشیست آمریکا به شیوه بربر منشانه و تحت یک شکنجه دردناک به شکل فجیعی به قتل رسید، شورشی بزرگ و دامنه داری را در جامعه آمریکا برپا نموده که همچنان ادامه دارد.



نمایش صحنه نفرت آور پلیس فاشیستی که بی اعتنا به جان انسانی که بر کف آسفالت خوابانده شده و فریاد می زند "نمی

تواند نفس بکشد"، اما او همچنان زانوی خود را بر گردن قربانی فشار می دهد تا جان او را بستاند، نشانگر توحش نهادینه شده در صفوف فاشیست هایی است که نظم امپریالیستی حاکم را پشتیبان خود و جنایاتشان می بینند. این شیوه بربرمنشانه قتل یک فرد سیاه پوست اگر چه آن قدر موهن و تنفر آور بود که نمی توانست وجدان انسان های آزادیخواه و شریف را بر نیانگیزد و آن ها را جهت اعتراض و ابراز تنفر نسبت به قاتلان این مرد سیاهپوست به خیابان ها نکشاند، اما این صرف قتل و چگونگی کشتن جورج فلوید نیست که حضور ده ها هزار تن از مردم آزادیخواه آمریکا، از سیاه و سفید گرفته تا خارجی تبارها را در خیابان های ۱۴۰ شهر آمریکا، این سمبل دروغین "حقوق بشر"، "تمدن"، "آزادی" و "فرصت های برابر" و تمامی تبلیغات دروغین دیگر در این زمینه را توضیح می دهد. قتل فجیع "جورج فلوید" به مثابه جرعه ای عمل کرد که در شرایط انباشته شدن خشم و کینه محرومان در آمریکا نسبت به شکاف طبقاتی عظیم در سیستم سرمایه داری امپریالیستی این کشور بین آن ها و طبقه انگلی که از قبل کار و رنج و زحمت این محرومان ارتزاق می کند و مروج نژاد پرستی هم می باشد، انفجار توده ای کنونی را به وجود آورد. به واقع، این قتل، تنها یک جرعه بود که یکبار دیگر انبان خشم توده های ستمدیده و طبقات محروم در آمریکا را به آتش کشید و بوی گند عفونت عمیق موجود در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی حاکم بر ایالات متحده آمریکا که نژاد پرستی و فاشیسم تنها مواردی از جلوه های کثیف آن می باشند را آشکار ساخت.

شورش هایی که هم اکنون در چندین ایالت آمریکا جریان دارند، و برخورد سرکوبگرانه دولت آمریکا با این شورش ها ، آن طور که ژورنالیسم فریبکار و بی خاصیت بورژوازی جلوه می دهد ، صرفاً "بزرگترین ناآرامی های نژادی در نیم قرن اخیر در آمریکا" نیست بلکه دادخواست تغییر بنیادین و نابودی نظام استثمارگرانه ای ست که در ضمن عامل اصلی "نابرابری های نژادی" این چینی هم می باشد. بی دلیل نیست که در جریان این "ناآرامی ها" بسیاری از مراکز سرکوب و استثمار توسط شورشیان به آتش کشیده شدند. به واقع، شعله های حاصل از آتش بر این مراکز، تبلوری از شعله های خشم و کینه ای است که در دل های محرومان نسبت به سرمایه داران و نیروهای سرکوبگرشان زبانه می کشد.

توده های خشمگینی که با شعار های "عدالت برای فلوید" ، "من نمی توانم نفس بکشم" ، "نه به خشونت پلیس" ، "جان سیاهان مهم است" ، "به خشونت نژادی پایان دهید" و ... همراه با دست نوشته هایی علیه سرمایه داری و ثروتمندان، بر روی دیوارها، همچون "مرگ بر یک درصدی ها"، به خیابان ها آمده اند، چنان رعبی در دل استثمارگران و نژاد پرستان انداخته اند که ترامپ تبهکار و نژاد پرست را در هراس از گرفتار شدن به دست معترضین، وادار به فرار به زیر زمین کاخ سفید کردند. این در حقیقت، طغیان ۹۹ درصد از محرومان علیه یک نظام ظالمانه با شکاف طبقاتی شدید، علیه فقر، بیکاری، گرانی و بی چیزی، خیابان خوابی و کارتن خوابی و سرکوب و نابرابری و در یک کلام علیه تمامی تجلیات نظام سرمایه داری حاکم بر آمریکاست.

سرکوب وحشیانه این تظاهرات با گاز اشک آور و اسیری لفل و نارنجک بی حس کننده و شلیک گلوله های پلاستیکی و به خدمت گرفتن ارتش و تهدید به شلیک با سلاح گرم و رها کردن "سگان وحشی" به میان معترضین و بالاخره دستگیری صد ها نفر از معترضین، حتی به دلیل شرکت در تظاهرات مسالمت آمیز، تنها نمایانگر هراس طبقه سرمایه دار حاکم و نمایندگان فاشیست آن نظیر ترامپ از تداوم و رشد این اعتراضات است. حرکتی که چرت سرمایه داران حاکم را پاره کرده و می رود تا تهدیدی برای پایه های نظم امپریالیستی در این کشور گردد.

سیاست ترامپ نژاد پرست و طبقه حاکم، اظهار تاسف های شیادانه و همدردی فریبکارانه با بازماندگان قربانی و در سخاوتمندانه ترین حالت با سیاهپوستان آمریکا و در همان حال بستن شمشیر از رو و حمله برای قلع و قمع حرکت اعتراضی توده های مبارز و آزادیخواه بوده است. اکنون همکاران همان پلیس مزدور و نژاد پرست طرفدار ترامپ، که با گذاردن زانوی خود بر گردن جورج فلوید او را به قتل رساند، با ماشین های

پلیس به سوی جمعیت تظاهر کنندگان گاز می دهند و می کوشند از روی آن ها رد شوند. این همکاران پلیس مزدور و قاتل، با ضرب و شتم وحشیانه کسانی که با فریاد دادخواهی به خیابان ها آمده اند، چنان صحنه هایی از شقاوت و بیرحمی در مقابل تلویزیون ها آفریده اند که با قتل فجیع جورج فلوید برابری می کند. توده محروم و مصمم برای مبارزه، با مشاهده همین صحنه هاست که فریفته اظهارات شیادانه ترامپ نشده و همچنان به رغم اعلام حالت فوق العاده توسط برخی فرمانداران ایالت ها، مصممانه به تظاهرات خود و مقاومت در برابر تعرض طبقه حاکم ادامه می دهند. مردم آزادیخواه آمریکا نظیر همین تاکتیک های فریبکارانه را در جریان قتل های مشابه نژادپرستانه از سوی پلیس در زمان باراک اوباما به اصطلاح دمکرات هم دیده بودند و شاهد بودند که صرف نظر از این که یک جمهوری خواه و یا یک دمکرات بر سیستم سیاسی حاکم بر آمریکا حکم برانند، به رغم هر ادعایی که هر یک از آن ها ممکن است داشته باشند در عمل از اساس استثمارگرانه نظام سرمایه داری حاکم و نژادپرستی و فاشیسم نهادینه شده در آن حفاظت می کنند.

امروز نمایندگان طبقه حاکم از هر دو جناح و سخنگویان آن ها و نیروهای راست با استناد به، به آتش کشیده شدن فروشگاه های زنجیره ای و شعبات انحصارات امپریالیستی ای که در سراسر آمریکا انباشته از کالاهای مصرفی و گران و غیر قابل دسترس برای میلیون ها تن از گرسنگان و بیکاران و محرومان آمریکا می باشند، تبلیغات گسترده ای به راه انداخته و کمر به بی اعتبار کردن اعتراضات اخیر و ماهیت ضد سرمایه داری و ضد فاشیستی این شورش ها بسته اند. آن ها به خصوص روی مصادره کالاهای برخی از این مراکز توسط توده های محروم تمرکز نموده اند. اما آن چه که در این واکنش اجتماعی و تخریب و "غارت" و به واقع مصادره از فروشگاه های لوکس به نمایش گذارده شد، از یک سو طغیان خشم و نفرت بی چیزان و محرومان نسبت به عوامل فقر و بیکاری و غارت و استثمار خود یعنی انحصارات امپریالیستی می باشد و از سوی دیگر تلاش برحق آن ها برای مصادره بخش بسیار ناچیزی از اموالی ست که با وجود آن که با نیروی کار آن ها آفریده شده، اما کمترین سهمی از آن نمی برند و در شرایط بی حقوقی کامل در نظام حاکم بر آمریکا محکوم به گرسنگی و بردگی شده اند. اگر هم از زیاده روی در تخریب ها سخن در میان است، باید درک کرد که عامل آن نه محرومان گرسنه و به جان آمده از نابرابری، که گردانندگان نظامی هستند که به جای تامین نیازهای اکثریت جامعه تنها به مکیدن شیره جان آنان و پر کردن جیب های خود مشغولند و هر گونه مطالبه برای تغییر این وضع و حتی تعدیل در آن را با پلیس فاشیست و ارتش و دستگاه سرکوب پاسخ می دهند.

بدون شک بازتاب ها و نتایج تظاهرات و شورش های روزهای اخیر در آمریکا پس از قتل جورج فلویید به همین جا ختم نمی شوند. اما برای هر چشم خیره بر واقعیت روشن است که تظاهرات و شورش کنونی در آمریکا زنگ های خطر را برای استثمارگران به صدا در آورده اند! به امید آن که کارگران و ستمدیدگان معترض و بیخاسته این کشور بتوانند با سازماندهی خود در جهت نابودی امپریالیسم آمریکا، این دژ ارتجاع جهان - که نه فقط با استثمار کارگران این کشور بلکه با استثمار نیروی کار کشورهای تحت سلطه اش و غارت ثروت های آن ها عامل فقر و فلاکت و مصیبت های دردناک در سراسر دنیا می باشد - حرکت کنند. شکی نیست که تلاش های مبارزاتی کارگران و ستمدیدگان آمریکا در حالی که راه رسیدن به جامعه ای عاری از ظلم و ستم و استثمار را در این کشور هموار می سازد، نقش بزرگی نیز در تسهیل امر انقلاب در سطح جهان دارد.

**پر توان باد خروش مبارزاتی
ستمدیدگان در آمریکا!
مرگ بر امپریالیسم آمریکا!
نابود باد نظم ظالمانه سرمایه داری در
سراسر جهان!
زنده باد انقلاب! پیروز باد
سوسیالیسم!**

**چریکهای فدایی خلق ایران
۱۴ خرداد ۱۳۹۹ - ۳ جون ۲۰۲۰**

گزارش کوتاهی از اعتراضات سراسری در آلمان علیه سیاست های نژاد پرستی در آمریکا و آلمان

برغم شیوع ویروس کرونا، به دلیل قتل فجیع جورج فلویید یکی از شهروندان سیاه پوست آمریکایی، بدست پلیس آمریکا، در روزهای اخیر در شهرهای مختلف آلمان تظاهرات گسترده ای علیه نژاد پرستی برگزار گردید که چهره نژاد پرستانه و وحشیانه نظام سرمایه داری آمریکا را که به اصطلاح یکی از پیشرفته ترین کشورهای مدعی دموکراسی، حقوق بشر و آزادی انسان ها می باشد را نشان داد. اقبال مختلف از کارگران گرفته تا توده های تحت ستم که زیر فشارهای مختلف نظام سرمایه داری حیات و هستی شان در زیر منگنه قرار گرفته، برای نشان دادن خشم و نفرت خود نسبت به گردانندگان استثمار گر و نژاد پرست سیستم ضد خلقی موجود به خیابان ها آمدند و تظاهرات باشکوهی را در شهرهای مختلف آلمان بر پا کردند. تظاهر کنندگان در اغلب شهرهای آلمان با اعتراضات و تظاهرات شان علیه قتل جورج فلویید و سیاست های نژاد پرستانه، همبستگی خود را با توده های محروم سیاه پوست در آمریکا و همه قربانیان نظام سرمایه داری نشان دادند.

در اغلب شهرها، تظاهر کنندگان به مدت ۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه بر زمین نشستند و سکوت کردند. این کار سمبلیک توسط تظاهر کنندگان یاد آور زمانی بود که مامور پلیس آمریکا پس از دستگیری و دستبند زدن به جورج فلویید، زانوی خود را بر گردن وی فشار داد تا وقتی که او جان خود را از دست داد. صدها پلاکارد با شعارهایی مانند "زندگی سیاه پوستان با ارزش است"، "نمی توانم نفس بکشم" و ... در همه جا به چشم می خورد.

در همین رابطه روز شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۹۹ (ششم ژوئن ۲۰۲۰) همزمان با تظاهراتی که در کشورهای مختلف دنیا علیه نژادپرستی و مرگ جورج فلویید بدست پلیس آمریکا اتفاق افتاد، شهر کاسل در آلمان نیز شاهد تظاهرات بیش از ۳ هزار نفر که اغلب آنان را جوانان تشکیل می دادند، بود. بیشتر تظاهرکنندگان برای همبستگی با اعتراضات مردم آمریکا، لباس سیاه بر تن داشتند. در پلاکاردهایی که تظاهرکنندگان آن ها را با خود حمل می کردند، شعارهایی چون، "نمی توانم نفس بکشم"، "خون ما همگی یک رنگ دارد"، "ما خسته ایم (همراه با عکس قطره های خون)، "ایا نفر بعدی من هستم"، "زندگی سیاه پوست ها ارزشمند است" و غیره دیده می شد. با توجه به محدودیت های فاصله گذاری بدلیل شیوع بیماری کرونا، تظاهر کنندگان با رعایت مقررات و گذاشتن ماسک بر چهره شان به تظاهرات خود ادامه دادند. در ادامه همین تظاهرات، هفته آینده در روز شنبه (۱۳ ژوئن ۲۰۲۰) تظاهرات دیگری علیه تبعیض نژادی در شهر کاسل برپا خواهد گردید. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در این تظاهرات شرکت خواهند داشت.

در برلین به گزارش خود رسانه های آلمانی، تعداد تظاهر کنندگان بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر بود و گستردگی صفوف تظاهر کنندگان باعث شد که پلیس از ترس به بستن خیابان های اطراف میدان (الکسانرا پلاتز) اقدام کند؛ این اقدام پلیس باعث بوجود آمدن راه بندهای زیادی در منطقه گشت. همچنین در جریان درگیری پلیس با تظاهر کنندگان، ۹۳ نفر از آنان توسط پلیس سرکوبگر آلمان بازداشت شدند.

شهر فرانکفورت نیز شاهد اعتراضات بیش از ۸۰۰۰ نفر از مردم آزادیخواه آلمان بود که با در دست داشتن شعارها و پلاکاردهای گوناگون، از جمله خواستار از بین بردن نژادپرستی و محکوم کردن قتل جورج فلویید بودند.

در شهر کلن نیز هزاران نفر در اعتراض به این جنایت، در دو تظاهرات جداگانه شرکت کردند. جمعیت با در دست داشتن پلاکاردهایی که بر بیشتر آن ها شعارهایی علیه نژاد پرستی نقش بسته بود، به راهپیمایی پرداخته و صدای اعتراض شان را به گوش دولت آلمان و افکار عمومی رساندند. مردم آلمان در مونیخ یکی از بزرگترین تظاهرات ها علیه نژاد پرستی و سیاست های نژاد پرستانه دولت های سرمایه داری را بر پا کردند. در این شهر در جنوب آلمان تعداد تظاهرکنندگان بیش از ۲۵۰۰۰ نفر رسید. تعداد جمعیت آن قدر زیاد بود که فقط برای مهار و کنترل این تظاهرات صدها تن از نیروی پلیس بسیج شده بودند، از جمله اقدامات تظاهر کنندگان این بود که آن ها نیز در حمایت و ادای احترام به جورج فلویید به مدت ۸ دقیق و ۴۶ ثانیه سکوت کردند.

بنا به گزارشات رسانه های جمعی آلمان در شهر هامبورگ بیش از ۱۴۰۰۰ هزار تظاهر کننده در اعتراض به چپاولگری نظام سرمایه داری و سیاست های ضد مردمی دولت های سرمایه داری به خیابان ها آمدند و برخوردهای سرکوبگرانه پلیس با تظاهر کنندگان به درگیری میان آن ها و پلیس منجر شد. شدت خشونت پلیس و مقاومت تظاهر کنندگان به حدی بود که پلیس برای در هم شکستن تظاهرات از گاز اشک آور و ماشین آب پاش استفاده کرد. در شهر هانوفر نیز که شمار زیادی پناهنده و رنگین پوستان را در خود جای داده است، حدود ۱۰۰۰۰ تظاهر کننده به خیابان ها آمدند تا سیاست های نژاد پرستانه دولت آمریکا و متحدانش را محکوم کنند. در این تظاهرات شعارهای زیادی نیز علیه سیاست های راسیستی در آلمان سر داده شدند. ده ها تن از ایرانیان مبارز مقیم هانوفر در این تظاهرات شرکت داشتند.

تظاهرات مردم آلمان در محکوم کردن جنایت پلیس آمریکا و سیاست های نژاد پرستانه و استثمارگرانه دولت های سرمایه داری تنها در شهرهای فوق اتفاق نیفتاد. علاوه بر این شهرها در بسیاری دیگر از نقاط آلمان نظیر لورکوزن، اوسنابورگ، دورتموند، بن، گوتینگن، مونسستر، آخن، بیله فلد، پادابورن و غیره تظاهرات بزرگ و کوچکی علیه نژادپرستی برگزار گردیدند. نکته امید بخش و برجسته این رشته تظاهرات ضد نژاد پرستی و ضد فاشیستی در آلمان شرکت پر شور نیروهای جوان در این تظاهرات ها بود.

برخی از سازماندهندگان این تظاهرات ها به خبرگزاری آلمان گفته اند که هدف از برگزاری این تظاهرات ها نه تنها مخالفت و محکوم کردن سیاست های دولت و پلیس آمریکا، بلکه همچنین محکوم نمودن سیاست های فاشیستی و نژاد پرستانه در خود آلمان بوده است.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آلمان

۱۰ جون ۲۰۲۰

خامنه ای جلاد و ادعای وقیحانه او در دفاع از حقوق بشر

صف دشمنان توده های در بند قرار دارید ، آن هم نه تنها در ایران بلکه در صف دشمنان همه ستمدیدگان جهان. رژیم می که سلطه نحس خویش را با کشتار هزاران دختر و پسر جوان زندانی سیاسی بر پا کرد ، نمی تواند پشت ترخم به مرگ یک انسان سیاهپوست در چنگال پلیس فاشیست اربابان امپریالیستی اش پنهان شود. شما خود مزدور و یکی از حافظین منافع سرمایه داری در سطح جهان می باشید.

خامنه ای جلاد ، این سردسته جنایتکاران با ریاکاری در مورد قتل فلوید می گوید: "مردم را می کشند و با جنایت واضح و آشکار ، خودشان را نشان می دهند و عذرخواهی هم نمی کنند. در عین حال ، زبان شان هم دراز است و می گویند "حقوق بشر!" آن مرد سیاهی که آنجا کشته شد ، ظاهراً بشر نبود و حقوقی نداشت. این جور است؟".

خامنه ای مزدور تصوّر می کند که مردم ما اعدام های روزمره دهه ۶۰، سرکوب خلق عرب و گُرد و تُرکمن و تیغ کشی بر روی صورت زنان را فراموش کرده اند. این جلاد فکر می کند که مردم ما ، کشتار ددمنشانه زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و یا فاجعه کوی دانشگاه در سال ۷۸ ، زمانی که عمّال رژیم ، دانشجویان مبارز را از پشت بام ها به پائین پرت می کردند را فراموش کرده اند. او تصور می کند که خون مبارزینی که در قیام های دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ در خیابان ها و در شکنجه گاه ها بر زمین ریخته شد ، از یادها رفته است. باید به این مزدور و ضحاک زمان یادآوری کرد که نام هزاران دختر و پسر جوانی را که بعد از خیزش سال ۸۸ کشتید و اسامی آن عزیزانی را که در کهریزک مورد شنیع ترین شکنجه ها و تعرضات جنسی قرار دادید ، هرگز فراموش مان نخواهد شد ، آن هم در شرایطی که بوی خون پاک آن ها ، هنوز در فضای جامعه به مشام می رسد.

مردم جهان هنوز چشمان بی رمق ندا آقا سلطان را که توسط گلوله های مزدوران شما برای همیشه بسته شد را فراموش نکرده اند. جزئیات مرگ غم انگیز چند ثانیه ای او که توسط تلفن همراه یکی از تظاهر کنندگان ضبط شده است ، هنوز در "حافظه جمعی" مردم مان زنده است. آن ها فراموش نکرده اند که شما نیز همچون مزدوران پلیس امپریالیستی در آمریکا به هنگام قیام های توده ای مردم کشورمان در سال های اخیر ، چگونه با خودرو های نیرو های انتظامی ، وحشیانه از روی مردم مبارز رد شدید. شما بیش از ۱۵۰۰ انسان را در آبانماه سال گذشته (۱۳۹۸) که به گرانی قیمت بنزین و به شرایط ظالمانه موجود اعتراض داشتند را قتل عام کردید.



سیاست تبعیض ، میلیون ها هموطن گُرد ، تُرک ، بلوچ ، عرب و تُرکمن را وحشیانه مورد ستم ملی قرار داده و آن ها را از بدبهی ترین حقوق خود محروم کرده اند ، حال در لباس دفاع از سیاه پوستان در آمده و موضوع تبعیض نژادی در آمریکا که واقعیتی انکار ناپذیر بوده و ذاتی نظم ظالمانه حاکم بر این کشور می باشد و ویژه امروز هم نیست را به وسیله ای برای توجیه جنایات خود قرار داده اند.

تنها با مروری کوتاه به کارنامه سیاه تبعیض و جنایت در حاکمیت جمهوری اسلامی و با تأکید بر اعمال جنایتکارانه آن ها که در این زمینه دست همه جانپان را از پشت بسته اند ، باید خطاب به گردانندگان این رژیم گفت:

مردم ایران بیش از چهل و یک سال است که در زیر حاکمیت سرکوبگرانه شما جانپان که به مدد همین امپریالیسم آمریکا و شرکای آن در کنفرانس گوادولوپ برای جانشینی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه انتخاب شدید ، قرار دارند. حکومت شما از همان روز اول به سرکوب کارگران و ستمدیدگان و زنان و خلق های در بند مبادرت کرد و اختناق شدید تر از قبل در جامعه ایران برقرار ساخت. شما جانپانی هستید که به حافظین نظام سرمایه داری در خاورمیانه و حتی در آن سوی دنیا درس شقاوت در کشتار می دهید. بنابراین مجاز نیستید که در قتل مردم تحت ستم آمریکا اشک تمساح بریزید. مطمئن باشید که کسی این مانورهای فریبکارانه شما را باور نمی کند ، چرا که شما خود از جنس همان قاتلان جرح فلوید ها هستید.

مبارزه ای که هم اکنون در خیابان های شهرهای آمریکا جریان دارد ، نبردی بین توده های تحت ستم آمریکا با دشمنان شان برای رسیدن به آزادی و رفع هر گونه تبعیضی می باشد. اما شما که مدافع تبعیض و ضد آزادی و لگد مال کننده هر صدای آزادیخواهانه ای می باشید ، خود در

قتل جورج فلوید ، مرد سیاهپوست آمریکایی که توسط پلیس فاشیست در شهر "مینیا پولیس" پایتخت "مینه سوتا" ، یکی از ایالات متحده آمریکا ، در روز روشن و در مقابل چشمان ناباور مردم صورت گرفت ، قلب همه انسان های آزادیخواه را در سراسر جهان به درد آورد. با پخش شدن ویدیویی از این قتل فجیع در کانال های تلویزیونی و شبکه های اجتماعی ، یک بار دیگر ، درجه ای از درنده خوئی پلیس حافظ نظم سرمایه داری امپریالیستی ایالات متحده آمریکا در مقابل دید مردم آمریکا و همچنین مردم سراسر جهان قرار گرفت.

در این میان ، دشمنان قسم خورده توده های در بند نیز هر یک به نحوی سعی در بهره برداری از قتل صورت گرفته به نفع خود هستند. یک مورد از این ردیف دشمنان ، علاوه بر تمامی دولت مردان حکومتی ، اعضای سنا و کنگره آمریکا ، سران دو حزب جمهوری خواه و آزادی خواه ، و تحلیل گران سیاسی و نظریه پردازان اجتماعی و... سردمداران رژیم جمهوری اسلامی می باشند که با گرفتن ژست حمایت از حقوق سیاه پوستان و محرومان در آمریکا ، فریبکارانه می کوشند چهره کتیف خود و رژیم منفورشان را تطهیر نمایند. این جانپان در حالی که خون پاک هزاران زن و مرد ایرانی مبارز و معترض به استعمار وحشیانه نیروی کار و سیاست های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی، از دستان شان می چکد ، برای مرگ جورج فلوید اشک تمساح ریخته و مذبوحانه تلاش می کنند تا از آب گل آلود جنایت دهشتناک صورت گرفته ، به اصطلاح برای خودشان ماهی بگیرند.

سردمداران جمهوری اسلامی که در اعمال جنایت در حق توده های تحت ستم ایران و خاورمیانه رکورد دار منطقه هستند و در همه چهل و یک سال گذشته علاوه بر همه حق کشی های شان ، با اعمال

شد. شما در دادگاه انقلابی خلق است که محاکمه و محکوم خواهید شد و آن زمان است که هزاران هزار خانواده و بازمانده شهدای گورهای تک نفره و دستجمعی، بالاخره از سرنوشت عزیزان خود اطلاع خواهند یافت. بنابراین قتل جورج فلویید نمی تواند دستاویزی برای کوچک جلوه دادن جنایات بی‌شمار شما، ای سرکرده رژیم منفور جمهوری اسلامی تبدیل شود.

رهایی سیاه پوستان و سایر نژادها در آمریکا و آزادی خلقها در کشورهای تحت سلطه و از جمله در ایران وابسته است به نابودی نظم سرکوبگرانه امپریالیستی که امثال ترامپ و خامنه ای با همه تفاوت های شان از محافظان آن می باشند؛ امری که مبارزه مردم آمریکا و توده های ستمدیده در کشورهای تحت سلطه را در یک جبهه و در مقابل همه جنایتکاران و مزدوران سرمایه داری قرار می دهد.

سارا نیکو

شانزدهم خرداد ۱۳۹۹

برابر با پنجم جون ۲۰۲۰

زندان اوین با "ضربه مغزی" شکنجه کش کردید که حالا مدافع حقوق انسانی جورج فلویید شده اید؟ ننگ و نفرت بر شما! شما فرزند کمانگر را قبل از اعدام و به دار آویختن در زندان اوین، چقدر شکنجه کردید؟ حالا در سوکواری مرگ تالم انگیز جورج فلویید، بالای منبر رفته و روضه حقوق بشری می خوانید؟ ای جلاد، ننگت باد!

مگر مردم ما فراموش کرده اند که شما در دیماه ۱۳۹۶، انسان های شریف و زحمتکش بسیاری را در سیاه چال های خود، حتی فجیع تر از جورج فلویید گشتید. راستی ستار بهشتی موفعی که زیر شکنجه های قرون وسطایی شما جان می داد، می فهمیدید که دیگر توان نفس کشیدن نداشت؟ این چه وقاحتی است که کارگران ایران را برای احقاق حقوق شان، به شکنجه و شلاق و زندان محکوم می کنید و حال مدافع حقوق بشر شده اید؟ با پوزش پیشاپیش از همه خانواده های شهدای داغدار، بر شمردن تک تک بیش از چهل و یک سال جنایات شما (ولایت و قیح)، مثنوی هفتاد من خواهد

خون آن ها هنوز بر سنگفرش خیابان ها نقش بسته است. پویا بختیاری یادتان هست که فقط می گفت من هم پسر کسی هستم؟ هواپیمای مسافربری اوکراینی را با ۱۷۶ مسافر، با سه بار شلیک موشک ساقط کردید و صدها خانواده را نابود نمودید. پنجاه کارگر مهاجر شریف افغان را همین دو سه هفته پیش به آن طرز فجیع کشتید و جسد آن ها را به رودخانه هریرود انداختید. در روز، چند بار به کولبران زحمتکش حمله می کنید و آن ها را می کشید؟ آسیه پناهی زن ۵۸ ساله را که فقط در مقابل خراب کردن خانه اش در مقابل ماموران وحشی شما ایستادگی کرد را چرا آن قدر زدید که از نفس افتاد؟ او هم مثل فلویید فریاد می زد "نزدید، ناراحتی قلبی دارم، نمیتونم نفس بکشم" و شما جانباں باز هم بیایی بر صورتش گاز فلفل می پاشیدید! پرونده سیاه جنایات شما را انتهایی نیست و حال شما قاتلان، برای جورج فلویید اشک تمساح می ریزید؟! ننگتان باد ای بیشرمان! شما چگونه و با چه شیئی زهرا کاظمی را در

گرامی باد یاد چریک فدایی خلق، رفیق بهروز دهقانی در سالگرد جان باختش در زیر شکنجه توسط مزدوران شاه

در ۹ خرداد سال ۱۳۵۰

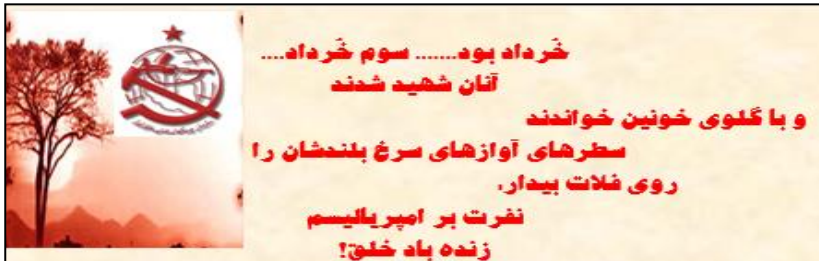


ای رفیق سترگ زحمتکشان باد،

نام ترا
به هر جا که اشک گرسنگان جاری ست
خواهد برد
هر جا که خشم
نعره می کشد
در هر سیاهچالی که خون

از صفیر تازیانه دژخیم، فواره می زند،
در هر جنگلی که نعره مسلسلها
بر لاشه ارتجاع می رقصد

باد
نام ترا خواهد برد
تا نهایت ارتفاع
نام سترگ تو
خنجری ست بر قلب شب پرستان
نام تو
تلالو سبیده روشن پیروزی ست
ای رفیق زحمتکشان
نامت بلند باد!



اسکندر صدیقی نژاد



امیر پیروز پویان



رحمت الله پیروز نذیری

به یاد شهدای سوم خرداد سال پنجاه

در سوم خرداد سال پنجاه طبقه کارگر رزمنده ما یکی از اندیشمندان بزرگ خود و چریکهای فدائی خلق یکی از بنیانگذاران فراموش نشدنی سازمانشان را در نبردی نابرابر در مصاف با اهریمنان مزدور حاکم از دست دادند. این یار همیشه زنده کارگران و همه ستمدیدگان رفیق امیر پرویز پویان بود که همراه با رفیق رحمت پیروز نذیری در خانه ای در محله نیروی هوایی تهران به محاصره نیروهای سرکوب شاه درآمدند. دشمن برای مقابله با دو چریک همه محله را با تعداد زیادی نیروی نظامی محاصره نمود به خیال آنکه بتواند آنها را به تسلیم وادارد. اما این دو چریک قهرمان تن به تسلیم نداده و طی نبردی قهرمانانه با نیروهای سرکوب شاه تا آخرین گلوله جنگیدند و با این نبرد حماسی سنت جنگیدن تا آخرین گلوله در جنبش مسلحانه ای که خود از سازماندهندگان بودند را خونی تازه بخشیدند. در همان روز کارگر رزمنده رفیق اسکند صادق نژاد یکی از فرمانده های جسور چریکهای فدائی، مسلحانه در نبردی دیگر با نیروهای سرکوبگر شاه درگیر شده و خونش را وثیقه رشد نهال انقلاب سرخ کارگران نمود. بدین ترتیب در راستای عمل به "اندیشه های پاک پویان" چریکهای فدائی خلق با توسل به اعمال قدرت انقلابی گامی بزرگ در جهت شکستن فضای رعب و وحشت و تسهیل راه در جهت "ایجاد رابطه ای هر چه نزدیک تر و مستقیم تر با پرولتاریا" و درهم شکستن سلطه جهنمی بورژوازی زالو صفت حاکم به پیش برداشتند. درستی این راه و صحت اندیشه های پویان را زودتر از آنکه پیش بینی می شد خود زندگی به اثبات رساند. یادشان گرامی باد.

عدم وجود امنیت شغلی، از مهمترین مشکلات کارگران معدن است که دلیل بسیاری از اعتراضات و اعتصابات آنان در ایران میباشد. این موضوع کاملاً با امر خصوصی سازی تنیده شده است و یکی دیگر از نازیانه های سرمایه داران وابسته حاکم در تداوم استثمار و سودجویی ایشان بر پیکر کارگران معدن ایران بخصوص در سالهای اخیر می باشد.

از مشکلات دیگر کارگران معدن میتوان به عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، عدم استانداردهای سیستم های برفی، آب و تهوویه، استفاده از دستگاه های فرسوده، پرداخت نکردن حقوق به موقع حتی به بازنشستگان، واریز نکردن بیمه کارگران به سازمان تامین اجتماعی که باعث تمدید نشدن دفترچه بیمه آنان می گردد، اشاره کرد. اما یکی از ظالمانه ترین برخوردها از طرف سرمایه داران علیه کارگران معدن امتناع از تهیه تجهیزات ایمنی برای حفاظت از جان کارگران می باشد. فقدان تجهیزات ایمنی لازم باعث مرگ و سوانح حین کار کارگران معدن می شود که کارفرما و رسانه های خود فروخته تبلیغاتی رژیم حاکم آنها را به حساب بی احتیاطی خود کارگران میگذارند. بیشتر کارفرماها حتی از تهیه ابتدایی ترین تجهیزات ایمنی کار مانند دستکش، کلاه ایمنی، لباس کار و غیره جهت ایمنی کارگران خودداری می کنند. چرا که آنها برای زندگی و جان کارگران هیچگونه ارزشی قائل نیستند. این قانون ظالمانه سرمایه داری است که در آن سرمایه دار جز به افزایش سود خود حتی به قیمت جان کارگران، به هیچ چیز دیگری توجه ندارد و رژیم های مدافع آنان نیز آنها را در این جنایت و تبهکاری پشتیبانی می کنند. در این زمینه برای ذکر نمونه های کاملاً برجسته جا دارد از مبارزات کارگران معدن گلستان در اردیبهشت سال ۱۳۹۶ یاد کنیم.

انفجار مرگبار در معدن زغال سنگ (زمستان یورت شمال غربی) واقع در آزاد شهر استان گلستان که باعث کشته شدن بیش از ۴۱ معدنکار و مجروح شدن تعداد زیادی از کارگران این معدن گردید، یکی از نمونه های بارز سودجویی سرمایه داران و امتناع آنان از ایمن ساختن محیط کار کارگران معدن می باشد که همچنین دروغ پردازی و عوامفریبی دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با کارگران معدن را نیز بر ملا می سازد. در این رابطه علی ربیعی وزیر کار دولت روحانی که یکی از مهره های لات و چاقو کش رژیم جمهوری اسلامی میباشد و پلکان ترقی خود را در این رژیم با حمله به خانه کارگر در سال ۱۳۵۸ آغاز کرد، دلیل انفجار معدن زغال سنگ گلستان را به حساب بی احتیاطی کارگران گذاشت. این ادعای بی اساس از طرف استاندار گلستان نیز مورد تأیید قرار گرفت. اما در واقع دلیل اصلی این انفجار که باعث کشته و مجروح شدن تعداد زیادی از کارگران گردید و حتی گزارشاتی

در باره کارگران معدن، خواستها و مبارزاتشان



اعتصابات و اعتراضات کارگران زغال سنگ کرمان که در معدن زغال سنگ کوهبنان - زرنند و راور علیه خصوصی سازی این معدن بوقوع پیوست، به درستی اتحاد و یکپارچگی کارگران این معدن را به نمایش گذاشت. در تداوم مبارزات و اعتصابات کارگران این معدن که از ۱۵ اردیبهشت آغاز گردید و به مدت ده روز ادامه یافت، خانواده ها و همسران مبارز کارگران نیز به تجمع اعتراضی کارگران پیوستند و با توجه به جسارت و شجاعت بی نظیری که در حمایت و پشتیبانی از همسران و برادران و فرزندانیشان از خود نشان دادند باعث ارتقای هر چه بیشتر روحیه مبارزاتی در میان این کارگران مبارز گشتند. کارگران معدن زغال سنگ می دانند که با خصوصی کردن این معدن سرنوشتی مانند کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، هیکو، آذر آب و بسیاری دیگر از مراکز تولیدی خواهند داشت، یعنی تشدید و افزایش اخراج ها، وخیم تر شدن ایمنی محیط های کار، کاهش دستمزدها و مزایای شغلی و به عبارت دیگر استثمار شدیدتر و عدم امنیت شغلی بیشتر و غیره. این پیامدها، بخشی جدایی ناپذیر از خصوصی سازی ها میباشند. این کارگران علاوه بر اعتراض به خصوصی کردن معدن، همچنین خواستار افزایش دستمزد، انعقاد قرارداد دائمی با کارگران، افزایش ضریب سختی کار از ۱/۵ به ۲، تضمین امنیت شغلی و اجرای طرح بندی مشاغل می باشند.

در شرایطی که کارگران معدن زغال سنگ کرمان به همراه خانواده های مبارزشان همچنان در صحنه مبارزه بودند، رژیم فریبکار جمهوری اسلامی از بلندگوها و رسانه های معلوم الحال خود، به دروغ، خبر پایان اعتصاب و بازگشت کارگران به کار را اعلام نمود. این در حالی بود که تا آن زمان به کمترین خواست های کارگران پاسخ مثبتی داده نشده بود.

کارگران معدن در ایران در زیر سلطه نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور از یک طرف با کار سخت و طاقت فرسا که در عین حال یکی از خطرناک ترین شغل ها در جهان محسوب میشود، مواجهند و از طرف دیگر با مشکلات بیشماری روبرو هستند که ناشی از سودجویی و آزمندی سرمایه داران زالو صفت می باشد، بورژوا های زالو صفتی که تحت سلطه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای خودشان خدایی می کنند. اینان ضمن مکیدن خون کارگران و بدست آوردن سودهای کلان جهت گذران زندگی انگل وار خود، از هیچگونه جنایت و بیشرمی نیز در حق کارگران دریغ نکرده اند.

یکی از عمده ترین مشکلات کارگران معدن در ایران نظیر دیگر کارگران کشور، عدم دریافت دستمزد در سر وقت میباشد. همچنین صاحبان معدن با حمایت و پشتیبانی رژیم حامی خود، کارگران معترض را به راحتی از کار اخراج و یا با زدن اتهام به کارگران آنها را به دست ضد "عدالت" جمهوری اسلامی می سپارند. کارگران معدن به دلیل سودجویی کارفرماها و عدم تامین الزامات ایمنی کار اغلب یا در سوانح حین کار در معدن جان می بازند و یا از بیماری های ناشی از کار در معدن، گسترش روز افزون مبارزات، تظاهرات، اعتصابات و اعتراضات کارگران معدن در هر گوشه و کنار کشور دلیل واضحی بر مشکلات و استثمار شدید آنان میباشد. آنچه در زیر می آید شمه ای از شرایط کار و مبارزات کارگران معدن در ایران را توضیح می دهد.

مبارزات بیش از سه هزار کارگر شرکت زغال سنگ کرمان در تاریخ دوشنبه اول اردیبهشت سال ۱۳۹۹ یکی از برجسته ترین مورد از مبارزات اخیر کارگران معدن در ایران می باشد. این کارگران در اعتراض به تصمیم مدیران این شرکت مبنی بر واگذاری سهام آن به بخش خصوصی دست از کار کشیده و به مبارزات و اعتراضات ایشان ادامه دادند.

مسئولین معدن طلا و نیروهای سرکوبگر پرداخته و با انتشار اعلامیه ای آن را نزاع دسته جمعی اهالی و کارگران معدن عنوان کرد.

به طور خلاصه باید گفت که مشکلات فزاینده کارگران معدن در ایران، به طور عمده خصوصی سازی، عدم پرداخت به موقع دستمزد به آنان، عدم امنیت شغلی، امتناع کارفرماها از تهیه ابتدایی ترین تجهیزات ایمنی در معادن، عدم اجرای طبقه بندی مشاغل که باعث می شود که سختی کار در معدن به حساب آورده نشود می باشند. رژیم سفاک جمهوری اسلامی بنا به ماهیت طبقاتی خود در حمایت از سرمایه داران، و سود جویی آنان، کوچکترین تجمعات اعتراضی و مسالمت آمیز کارگران با خواسته ها و مطالبات بدیهی و برحقشان را با یورش وحشیانه و فرستادن نیروهای سرکوب و شلاق زدن آنان به خاک و خون می کشاند. این واقعیات باعث خشم و کینه به حق کارگران گشته و راهی به جز تشدید مبارزه علیه سودجویی و استثمار سرمایه داران زالوصفت و رژیم جمهوری اسلامی در پیش پای آنان نمی گذارد.

در شرایطی که دیکتاتوری جمهوری اسلامی مانع اصلی در شکل و مبارزه کارگران برای رسیدن به خواسته هایشان می باشد، کارگران رنجیده ایران جهت رهایی از شرایط سرکوب و استثمار حاکم باید نوک تیز حملات خود را برای نابودی رژیم جمهوری اسلامی قرار دهند، رژیمی که حافظ منافع سرمایه داران داخلی و امپریالیست ها است و حیات سراسر ننگینش با دار و شکنجه و سرکوب و دیکتاتوری تنیده شده است. بدون شک در مبارزه با رژیم می که جز زبان زور نمی فهمد و جز با زور سخن نمی گوید کارگران چاره ای جز توسل به مبارزه قهر آمیز در پیش ندارند. به همین دلیل مبارزه مسلحانه تنها شرط پیروزی کارگران و زحمتکشان ایران می باشد و تنها با مبارزه مسلحانه می توان شرایط متشکل شدن کارگران و امکان اعمال رهبری آنها را به دست آورد. در این مسیر کارگران امکان می یابند تا ریشه سرمایه داران و حامیان جنایتکارشان را از این خاک برای همیشه برکنند.

اکبر نوروزی
اردیبهشت ۱۳۹۹

روستا به اجرا در میاید که در پی خود اعتراضات وسیعی را به دنبال داشت. کارگران معدن چادرملو در استان یزد نیز



نمونه دیگری است. در فروردین ۱۳۹۴ به جای پاسخ به خواسته های بر حق این کارگران پنج تن از آنان محکوم به پرداخت مبلغی پول و تحمل ضربات شلاق گشتند.

درمورد کارگران معدن آغ دره باید یادآور شد که آنها در خرداد سال ۱۳۹۶ با خواسته هایی حول کار - نان و امنیت شغلی دست به یک تحصن مسالمت آمیز زدند. اما رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی با حمله به کارگران و سرکوب آنها و کارگرانی که جویای کار بودند آنها را مجروح و زنانی را که به پشتیبانی از کارگران برخاسته بودند چنان مورد ضرب و شتم قرار دادند که بیهوش نقش بر زمین شدند. در این حمله، مأموران رژیم عده ای از کارگران جویای کار را نیز بازداشت کردند. یک شاهد عینی از برخوردهای خشونت آمیز نیروهای سرکوب به کارگران بیکار به آژانس خبری موزیکریان چنین میگوید: **"آنها برای پایان دادن به تحصن مسالمت آمیز ما، متوسل به زور شدند، زنان میخواستند از این اقدام جلوگیری کنند ولی آنها هر کسی را که اعتراض میکرد، کتک میزدند"**. در مقابل چنین واقعیتی دستگاه های تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی برای پوشاندن یورش وحشیانه خود به کارگران مجبور بودند به دروغ متوسل شوند. آنها وحشیگری های خود در حق کارگران را نزاع دسته جمعی اهالی و کارگران معدن اعلام کردند و خود را بعنوان نیروهای کمک رسان به آنان معرفی نمودند. همچنین با توجه به اینکه فیلم های حمله نیروهای سرکوبگر رژیم بطور وسیع در سراسر کشور پخش گردید که نشان می داد چگونه زنان در اثر ضربات پلیس بیهوش شدند، مدیر کل اداره تعاون کار و رفاه آذربایجان غربی نیز به دفاع از

از آن در رسانه های رژیم منتشر گردید، حجم بالایی از گازهای قابل اشتعال و خطرناک به دلیل ضعف سیستم تهویه معدن بوده است.

واقعیت آن بود که معدن مزبور اساساً فاقد وسایل ایمنی بود و صاحبان این معدن از گذاشتن ابتدایی ترین وسایل در اختیار کارگران به خاطر سود جویی و عدم صرف هزینه خودداری کرده بودند. کارگران حتی از وسایل اولیه معدن مانند ماسک و اکسیژن محروم بودند. کارگران این معدن مطرح کردند که: ما بارها عدم ایمنی محیط کار را به مسئولین تذکر دادیم، اما هر کسی اعتراضی می کرد، از کار اخراج می شد. این کارگران به خوبی بر این امر واقف بودند که سرمایه داران زالو صفت این معدن برای کسب سود هر چه بیشتر از

دسترنج کارگران، با عدم صرف هزینه برای تهیه وسایل ایمنی، شرایط رخداد حادثه و در نتیجه مرگ رابرای کارگران بوجود آوردند. در نتیجه بازی با زندگی و جان کارگران، خشم و نفرت شدیدی را در دل آنان بوجود آورد و پتانسیل مبارزاتی کارگران معدن را هر چه بیشتر فزونی بخشید؛ تا آنجا که وقتی روحانی جنایتکار جهت استفاده های تبلیغاتی انتخابات آینده به این معدن سفر کرد، با خشم و غضب کارگران و شعارهای اعتراضی آنان مواجه گردید و کارگران معترض با چنان خشم و نفرتی به خودروی این مزدور جنایتکار یورش بردند که روحانی فریبکار تنها به کمک محافظین خود توانست از معدن آزاد شهر فرار نماید.

در شرایطی که جمهوری اسلامی به عنوان رژیم حافظ منافع سرمایه داران، پاسخ کارگرانی که صرفاً خواهان حقوق های عقب افتاده خود هستند را با اخراج از کار و فرستادن پلیس به سراغ آنها می دهد، کارگران معدن نیز با چنین مظالمی روبرو هستند که شلاق زدن به کارگران آغ دره در آذربایجان در سال ۱۹۹۳ و ضرب و شتم آنها در سال ۱۳۹۶ یکی از نمونه های برجسته آن می باشد.

در دیماه سال ۱۳۹۳ در پی اخراج ۳۵۰ کارگر فصلی که هر کدام ۱۰ سال سابقه کار داشتند، کارگران معدن طلای آغ دره خواستار مذاکره و بازگشت به کار میشوند که با مخالفت و شکایت کارفرما مواجه میشوند. در نتیجه ۱۷ کارگر معدن به جرم ایجاد اغتشاش به مجازات شلاق بین ۲۰ تا ۱۰۰ ضربه، حبس تعزیری و جریمه نقدی محکوم می شوند. در خرداد سال ۹۵ شلاق زدن ۸ کارگر معدن و یکی از اهالی

نابود باد رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی!

خشونت پلیس آمریکا، جلوه دیگری از بربریت نظام سرمایه داری!



اهمیت دارد"، "به وحشیگری پلیس خاتمه دهید"، "نمی توانم نفس بکشم!"، "من قربانی بعدی؟"، "عدالت برای جورج"، "دیگر بس است"، "مسئله بر سر تبعیض سفید پوستان علیه سیاه پوستان نیست، بلکه همه علیه نژاد پرست ها هستند"، خیابان های ده ها شهر آمریکا را درنوردیدند.

در چند شب اول، پلیس با بکارگیری گاز اشک آور و گلوله های پلاستیکی سعی در متفرق کردن معترضان کرد. توده های خشمگین با پرتاب بطری آب، سنگ و کوکتل مولوتوف به پلیس حمله کردند. شایان ذکر است که عکس العمل و موضع گیری های مسئولین شهری (شهردارها)، ایالتی (فرماندارها)، و دولت مرکزی (فدرال) از جمله شخص ترامپ فاشیست و نژاد پرست علیه اعتراضات توده ها یکی دیگر از عواملی بود که به گسترش این تظاهرات دامن زد. اکثریت مقامات بلند پایه دولتی و مدافع طبقه حاکم به جای تاکید بر اجرای عدالت، خواهان پایان دادن و سرکوب اعتراضات شدند و با استناد به برخی غارت های خیابانی به تقبیح تظاهر کنندگان جویای عدالت و آزادی و دیده شدن، اقدام نموده و آن ها را تروریست و اوباش و تحریک شده توسط "نیروهای چپ" ... نامیدند.

ترامپ در تویتر خود، معترضانی که در واشنگتن دی سی به آتش سوزی دست زده بودند را تهدید کرد که چنان چه به چمن کاخ سفید نزدیک شوند او "سگان درنده وحشی" را علیه آن ها رها خواهد کرد و خاطر نشان کرد که اوباشان با سلاح های سهمگین و شوم روبرو خواهند شد. در یکی از مصاحبه های مطبوعاتی چند دقیقه ای که هنگام سوار شدن در پای هلی کوپتر در کاخ سفید انجام می دهد، با ایماء و اشاره به طرفداران خود گفت که معتقدین به شعار "دوباره آمریکا را به عظمت خواهیم رساند" در جلوی جایی که اکثر طرفداران او مسلح هستند، عده ای، این حرف او را دعوت به شروع "جنگ داخلی" تعبیر کردند.

جنایتکار بی اعتناء به التماس های جورج، همچنان زانوی خود را بر گردن او می فشارد. در ثانیه هایی پس از پنج دقیقه اول، فشار زانو منجر به مرگ جورج شد. فشار ها بر پیکر بی جان جورج، حتی پس از خاموش شدن صدای او برای بیش از سه دقیقه دیگر ادامه پیدا می کند! تکسین های "فوریت های پزشکی"، زمانی که جورج فلوید را در آمبولانس می گذاشتند تا به بیمارستان منقل کنند، اعلام کردند که وی نبضی نداشته و مدتی قبل جاننش را از دست داده است.

مشاهده کلیپ این جنایت هولناک در تلویزیون و شبکه های اجتماعی، خشم فروخورده سالیان همه توده های ستم دیده، چه سیاهپوست و چه سایر نژادها را برانگیخت. نیروهای مترقی و انقلابی بلافاصله اقدام به اعتراض و سازماندهی تظاهرات گسترده ای در شهر مینیاپولیس - محل وقوع جنایت نمودند. این اعتراضات اما خیلی زود با گسترش دامنه آن توسط توده های به خشم آمده به شهرهای بزرگ آمریکا مانند شهر نیویورک در ایالت نیویورک، لس آنجلس در ایالت کالیفرنیا، آتلانتا در ایالت جورجیا، شیکاگو در ایالت ایلینوی، واشنگتن دی سی پایتخت آمریکا، فینیکس در ایالت آریزونا، دیترویت در ایالت میشیگان، فیلادلفیا در ایالت پنسیلوانیا، ایندیانا پولیس در ایالت ایندیانا، فرگسون در ایالت میسوری، دنور در ایالت کالورادو، هیوستون (محل تولد جورج فلوید) در ایالت تگزاس و بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک دیگر کشیده شده و مردم به خیابان ها آمده و دست به اعتراضات خیابانی زدند. با به خیابان آمدن مردم و با اعتراض به وحشی گری پلیس، نیروهای سرکوبگر پلیس با خشونت به تظاهرات توده ها حمله کردند. توده های به خشم آمده در دفاع از خود با نیروهای سرکوبگر پلیس درگیر شده و چندین خودروی پلیس را به آتش کشیدند و مراکز مالی و فروشگاه های انحصاری زنجیره ای و دیگر نهاد های سمبل سرمایه داری و سرمایه داران را آتش زدند و اموال آن ها را به نفع خود مصادره کردند. توده های معترض به خشم آمده با حمل پلاکاردهای متعدد با شعار هایی نظیر "جان سیاه پوستان

در روز ۲۵ ماه مه ۲۰۲۰ مطابق با ۶ خرداد ۱۳۹۹، پلیس سفید پوست ۴۴ ساله ای بنام "درک چاوین" مرد سیاه پوست ۴۶ ساله ای به نام "جورج فلوید" را در خیابانی در شهر "مینیا پولیس" پایتخت ایالت "مینه سوتا" در آمریکا دستگیر کرده (*) و با کمک سه تن از همکاران خود، او را در کنار چرخ های اتومبیل پلیس، بر روی اسفالت خیابان، بر روی شکم خوابانده و با قرار دادن زانوی خود بر گردن، کمر و پاهای جورج به مدت ۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه، در حالی که دستان او از پشت دستبند زده شده بودند، علیرغم اعتراضات و هشدار مردم در مورد مرگ تدریجی آن مرد سیاهپوست، وی را به طرز فجیعی خفه کرده و به قتل رساند. صحنه های به قتل رسیدن جورج، توسط یکی از عابریان رهگذر با استفاده از تلفن همراه فیلمبرداری شده و در شبکه های اجتماعی گذاشته شد. صحنه هایی از دوربین های مدار بسته امنیتی مغازه ها هم نشان دادند که اگر چه رفتار اولیه پلیس با جورج فلوید بسیار خشونت آمیز بود ولی با توجه به قوانین قضائی آمریکا، وی در هنگام دستگیری در مقابل پلیس "مقاومت" نکرده بود که نیازی به استفاده از قهر و اعمال زور به شکلی که در تصاویر ضبط شده آمده است باشد و تازه آن هم، زمانی که به او از پشت دستبند زده شده بود!

ویدیوی دیگری هم که بعدا توسط یک عابر دیگر بیرون داده شد، از زاویه دیگری نشان داد که علاوه بر "درک چاوین" که زانوی خود را روی گردن جورج فلوید گذاشته بود، دو پلیس دیگر، یکی زانوی خود را روی پاهای جورج گذاشته بود که تکان نخورد و دیگری زانوی خود را روی پشت او گذاشته بود که این کار هم موجب تنگی قفسه سینه و کار نکردن ریه های وی شد. لازم به ذکر هست که به خاطر زاویه فیلم برداری تلفن همراه و به خاطر وجود اتومبیل پلیس، دو پلیس دیگر و عملکرد های آن ها در ویدیوی اولی دیده نمی شوند.

در این کلیپ ویدیویی، جورج برای ۱۲ بار ناله می کند که "نمی توانم نفس بکشم!"، "سرکار، کمک کن، نمی توانم نفس بکشم!" ولی پلیس

و خانواده‌های شان می بینند و فریاد می زنند "دیگر بس" است ، در حالی که رسانه ها ، قدرتمداران سیاسی ، رهبران مذهبی ، از سیاه پوست تا سفید پوست مردم را از مقابله با پلیس و استفاده از

خشونت بر حذر می دارند و آن ها را به "پیروی از قانون" (قانون سرمایه داران وحشی و استثمارگر حاکم) و مدارا و سکوت دعوت می کنند. مردم فریاد می زنند این همه سال سکوت کردیم چه حاصلی داشت؟ سکوت مساوی با شرکت در جنایت است. قتل فجیع جورج فلوید که درجه شقاوت پلیس را به عینه به نمایش گذاشت ، اما در عین حال بیان جرقه ای بود که آتش خشم محرومان را برافروخت، خشمی فرو خفته که از شرایط ناعادلانه حاکم و موجود خبر می دهد.

در جریان این تبهکاری ، مردم بار دیگر جنایات گذشته پلیس در حق سیاه پوستان را به خاطر آورده و بدرستی دیده و درک می کنند که "قوانین" بورژوازی همواره از پلیس حمایت کرده و می کنند. در عین حال توده های مردم به وضوح متوجه شده اند که وقتی قدرت پلیس در مقابل قدرت عظیم توده ای در هم می شکنند ، چگونه از گارد ملی که در تبلیغات برای حفاظت و حمایت از مردم بوجود آمده ، جهت سرکوب مردم استفاده می کنند و چگونه ارتش که بودجه اش از پول مالیات همین مردم تامین می شود ، بروی مردم اسلحه کشیده و دندانهای تیز خود را نشان داده و قشون و تانک هایش را برای ترس و ارعاب مردم به خیابان ها می آورد.

قتل جورج فلوید، جرقه دیگری بود که خشم فرو خورده اکثریت توده های آمریکا که سال ها از تبعیض اقتصادی، اجتماعی، نژادی، جنسیتی، سیاسی، به ستوه آمده بودند را آشکار ساخته و آن ها را به خیابان کشاند. این همان تضادهای اجتماعی و طبقاتی جاری و نهفته در جامعه است که بعنوان زخم کهنه سر باز کرده و تا محو تبعیض ها با افت و خیز ادامه خواهد یافت. باشد که زحمتکشان و طبقه کارگر آمریکا در مبارزات خود علیه سرمایه داران حاکم با کسب آگاهی بیشتر و حرکت به سمت سازماندهی و تشکیل صف مستقل خویش در جهت کسب قدرت سیاسی حرکت نموده و ساختمان جامعه ای عاری از بی عدالتی ، ظلم ، و ستم طبقاتی را بنیان نهد که در آن انسان ها به خاطر رنگ پوست شان کشته نشوند.

**مرگ بر نظام ظالمانه سرمایه داری!
زنده باد انقلاب! زنده باد
سوسیالیسم!**

در سال گذشته ، در ۶ اوت ۲۰۱۹ ، دو پلیس سواره نظام سفید پوست ، یک جوان سیاه پوست را دستبند زدند و سپس با بستن طناب بر گردنش، او را در خیابان های شهر گلوستون در ایالت



تگزاس به دنبال اسب های خود به حرکت در آوردند. بستگان این جوان گفتند که او بیمار ذهنی بوده و معمولاً در خیابان می خوابیده است. این عمل جنایتکارانه آن ها ، یادآور دورانی است که پلیس آمریکا برده های مبارز و معترض را با طناب بر گردن جهت ایجاد رعب و وحشت و تحقیر سیاه پوستان در معابر می چرخاندند.

هم اکنون تظاهرات در شهرهای مختلف آمریکا همچنان ادامه دارد و آخرین خبرها حاکی از آن است که در جریان درگیری بین تظاهر کنندگان و پلیس و گارد ملی ، ۳۴۰ معترض در شهر نیویورک دستگیر شده و ۳۳ پلیس زخمی شدند. در تصاویر تلویزیونی مربوط به وحشی گری پلیس صحنه هایی به نمایش درآمدند که در آن ها یورش پلیس با خودرو به میان جمعیت معترضان و زخمی نمودن تعدادی از آن ها نشان داده می شود.

قتل فجیع جورج فلوید سیاهپوست و تظاهرات گسترده و رادیکال مردم که با سرکوب وحشیانه نیروهای سرکوب در آمریکا روبرو شد ، یک بار دیگر پرده از چهره وحشی و نژاد پرست نظام سرمایه داری حتی در به اصطلاح پیشرفته ترین آن ها برداشت و نشان داد که منظور سرمایه داران حاکم و دولت های شان از دمکراسی و حقوق بشر و آزادی انسان ها در واقعیت از چه ماهیتی برخوردار می باشد.

در تظاهرات چند شبانه روز گذشته ، ما شاهد شرکت انسان های معترض و مبارز از بخش های متفاوت جامعه به خصوص سفید پوستان آمریکایی هستیم که نه تنها به قتل فلوید اعتراض دارند ، بلکه اوضاع بد اقتصادی و فقر و بیکاری و تبعیض و نژاد پرستی را عامل تبهاهی زندگی خود

ترامپ بدنال تهدیداتی که در آن اعلام کرده بود چنان چه اوایشان به کاخ سفید "نزدیک" شوند با "سگان درنده وحشی" و "نیروی نظامی" روبرو خواهند شد که "تا به حال سراغ نداشته اند" ، با نزدیک شدن

جمعیت تظاهر کننده به کاخ سفید ، فرار را بر فرار ترجیح داده و به مدت یک ساعت توسط محافظان خود در "پناهگاه امنی" کاخ سفید که از سال ۲۰۰۱ و بعد از تصادم هواپیماهای مسافربری به برج های دو فلوی مرکز تجارت جهانی ، مورد استفاده قرار نگرفته بود ، منتقل شد!

وی کسانی را که اتومبیل های پلیس را به آتش می کشند ، "تروریست های خانگی" خواند و جمله ای تحریک آمیز بدین مضمون بکار برد که "اگر غارت شروع شود ، تیراندازی هم شروع خواهد شد" که موجب

تشدید سرکوب و متعاقب آن کشته شدن یکی از معترضان گشت ، که خود نقل قولی است از رئیس پلیس سفید پوست و نژاد پرست شهر میامی در ایالت فلوریدا بنام والتر هدلی در سال ۱۹۶۷ که در دادگاهی که برای رسیدگی به پرونده جنایت علیه سیاه پوستان شرکت کننده در تظاهرات ضد تبعیض نژادی تشکیل شده بود بکار برد.

این اولین بار نیست که در آمریکا یک پلیس سفید پوست ، مردی سیاه پوست را به قتل می رساند و موجب اعتراضات و شورش های خیابانی گسترده می گردد. در تاریخ ۱۴ اوت ۲۰۱۴ ، جوان ۱۸ ساله بنام "مایکل براون" در شهر "فرگسون" در ایالت میسوری توسط پلیس سفید پوست به ضرب گلوله به قتل رسید. در تاریخ ۶ سپتامبر ۲۰۱۸ ، یک پلیس زن سفید پوست بنام "امبر گایر" در شهر دالاس در ایالت تگزاس وارد آپارتمانی در همسایگی خود می شود و بدون هیچ دلیل و مدرک و درگیری ای مرد جوان ۲۶ ساله سیاه پوستی بنام "بوتم جین" غیر مسلح را که در اتاق نشیمن خود مشغول خوردن بستنی و دیدن تلویزیون بود را با گلوله به قتل رساند. در اثر فشار افکار عمومی و اعتراضات گسترده خیابانی این قتل با اتهام تعصب نژادی (نژاد پرستی) به دادگاه احاله شد ولی پلیس مزبور در دادگاه به جرم قتل ، فقط به ۱۰ سال زندان محکوم گشت. کلا در سال ۲۰۱۵ بیش از ۱۰۰ جوان سیاه پوست غیر مسلح بدست پلیس سفید پوست کشته شدند که فقط ۴ مورد آن به محکومیت پلیس ختم شد. برای دیدن اسامی و تصاویر کشته شده ها، رجوع کنید به گوگل تحت نام

Mapping Police Violence

جاودان باد خاطره شاعر انقلاب.

رفیق شهید. سعید سلطان پور



"غزل زمانه"

نغمه در نغمه ی خون غلغله زد، تندر شد

شد زمین رنگ دگر، رنگ زمان دیگر شد

چشم هر اختر پوینده که در خون می گشت

برق خمسی زد و بر کرده ی شب خنجر شد

شب خودکامه که در بزم گزندش، گل خون

زیر رگبار جنون، جوش زد و پرپر شد

بوسه بر زخم پدر زد لب خونین پسر

آتش سینه ی گل، داغ دل مادر شد

روی شبگیر گران ماشه ی خورشید چکید

کوهی از آتش و خون موج زد و سنگر شد

آنکه چون غنچه ورق در ورق خون می بست

شعله زد در شفق خون، شرف خاور شد

آن دلاور که قفس با گل خون می آراست

لب آتشنه آمد، سخن اش آذر شد

آتش سینه ی سوزان نوآراستان

قاول تجربه آورد، تب باور شد

وه که آن دلبر دلباخته، آن فتنه ی سرخ

رهروان را ره شبگیر زد و رهبر شد

شاخه ی عشق که در باغ زمستان می سوخت

آتش قهقهه در گل زد و بار آور شد

عاقبت آتش هنگامه به میدان افکند

آنهمه خرمن خونسعله که خاکستر شد

های جورج فلوید بی اعتنائی می کند را فقط و فقط از طریق فیلم ویدیو می توان درک کرد. چنان چه این ویدیو وجود نداشت (که معمولاً در موارد بیشمار در هنگام اعمال خشونت پلیس وجود ندارند) و شاهدان ماجرا می خواستند در محکمه (اگر درک چاوین دادگاهی می شد) توضیح بدهند، اظهارات شفاهی آن ها هیچ وقت چنین تاثیری نداشته و نمی توانست آتشی چنین سهمگین که سراسر آمریکا را فرا گرفته است، بپا کند. با وجود چنین ویدیوئی که واقعیت عریان را نشان می دهد، اما گزارش اولیه اداره پلیس، مثل همیشه مملو از خروار ها دروغ محض بوده و وقایع را درست برعکس آن چه واقعیت است نشان می دهد.

زندانیان سیاسی ایرانی و مردم ما با این نوع "گزارشات" چه در دوره ساواک شاه و چه در دوره سربازان گمنام امام زمان در وزارت اطلاعات و در زمان حال آشنا هستند.

پیروز باد مبارزه زحمتکشان و طبقه کارگر جهان!

با ایمان به پیروزی راه چریکهای فدایی خلق ایران
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمریکا
اول جون ۲۰۲۰

زیرنویس:

(* لازم است که در این جا یکی دو مورد دیگر هم توضیح داده شوند. اتهام و دستگیری جورج فلوید به خاطر خرید با یک اسکناس بیست دلاری جعلی بود. امری که صاحب مغازه خواروبار فروشی در مصاحبه تلویزیونی خود اعلام کرد که امکان زیاد دارد که جورج فلوید نمی دانسته که یکی از اسکناس های بیست دلاری اش تقلبی بوده است. در واقع، ارزش جان او در دست آن پلیس های جانی فقط بیست دلار بود.

هر چهار پلیسی که در کشتن او دست داشتند از کار برکنار شدند. تنها "درک چاوین" به جرم قتل درجه سوم (قتل غیر عمد) دستگیر و با گذاشتن وثیقه آزاد شد. تا به امروز (با گذشت هشت روز از آن واقعه) هیچ گونه تصمیمی در مورد دستگیری بقیه همکاران درک چاوین گرفته نشده است.

قساوت و بیرحمی ای که از چشمان درک چاوین که به لنز دوربین تلفن دستی در مدت ۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه خیره شده است و در حالی که دست خود را در جیب شلوارش کرده و با زانوی خود روی گردن جورج فلوید فشار میاورد، و به عجز و لابه

کمک مالی

سوئد

بیژن و حمید ۱۰۰۰ کرون

انگلستان

چریک فدایی خلق رفیق خشایار سنجری

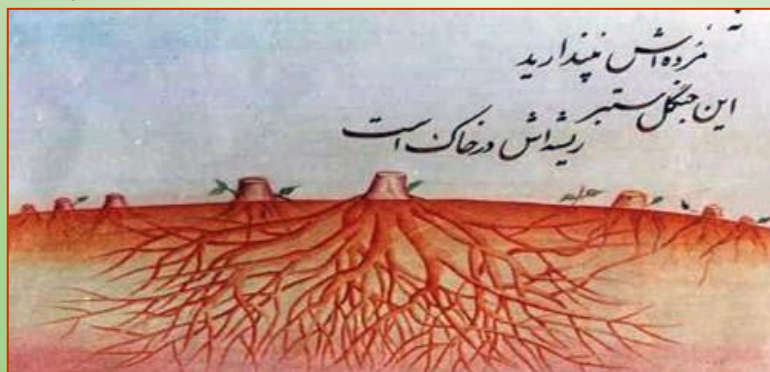
۱۰ پوند

چریک فایبی خلق رفیق بهروز دهقانی

۱۰ پوند

به یاد به خون خفتگان سرخ دهه ۶۰

۲۰ پوند



فقط در چند ماه اخیر، بحران ناشی از کرونا، بواسطه عدم دسترسی به تسهیلات پزشکی، فقر و ازدحام محل زندگی، بیش از هر جمعیت دیگری از جامعه سیاهپوستان قربانی گرفته است. قتل جورج فلویید باری دیگر نقطه عطفی تازه را در مبارزات علیه نژاد پرستی در آمریکا رقم زد، و اینبار، امواج آن سراسر دنیا را در بر گرفت و جنبشی جهانی علیه بی عدالتی و تبعیض و نژادپرستی را به حرکت درآورد.

در ایران، جمهوری اسلامی که خود در طول ۴۰ سال حکومت، بجز فقر و فلاکت و کشتار و جنایت چیزی برای جامعه ایران به ارمغان نیاورده برای جورج فلویید سینه چاک داده و عزا میگیرد. رژیم سرکوبگری که فقط در یک نمونه از کشتارهایش، در پاسخ به اعتراض علیه گرانی بنزین در آبان ۱۳۹۸، قتل عام بیش از ۱۵۰۰ نفر از شهروندان معترض در سراسر ایران را باعث شد و همزمان با فریبکاری مشمئزکننده ای فرصت را مغتنم شمرده است که با بهره گیری از سیاست تحمیق و در تقابل با همتای آمریکایی خود، دونالد ترامپ، به مسخره ترین شکلی برای سیاهپوستان آمریکا دلسوزی نموده و ابراز همبستگی کند، آن هم زمانی که وحشیانه ترین و جنایتکارانه ترین سیاست ها را در حق اقلیت های قومی و مذهبی و مهاجرین افغان بکار میبرد.

از طرف دیگر، در مخالفت با جمهوری اسلامی، چند گروه اجتماعی با به سخره گرفتن حرکات اعتراضی و اجتماعی موجود علیه سیستم سرکوب و تبعیض نژادی، از آن تفاسیری ارائه می دهند که شرم آور و خشمگین کننده اند. اینان کسانی هستند که از سیاست های ترامپ طرفداری می کنند. دلخوشی شان به این است که آمریکا تحت رهبری دولت ترامپ علیه جمهوری اسلامی اقدام خواهد کرد، و اساسا پشتیبان دخالت قدرت های خارجی برای براندازی جمهوری اسلامی اند.

در جریانات اخیر علیه نژاد پرستی، این دسته از جمله سلطنت طلبان خودشان را به هر دری میزنند تا ثابت کنند معترضین، دزد، اختلال گر، آنارشویست ها و چپ های افراطی هستند، و نه مردمی که هر روز که از خانه خارج میشوند میترسند که اگر پلیس به هر دلیلی جلوی ماشین آن ها یا فرزندانشان را بگیرد، ممکن است آن روز، آخرین روز زندگی شان باشد، آن هم فقط به خاطر رنگ پوستشان؛ و نه مردمی که میخواهند این بی عدالتی پایان یابد. این گروه از ایرانیان که نمایندگان برجسته شان به طور آشکار در تمام کمپین های ترامپیست ها حضور دارند، درست همان روایتی از وقایع را تبلیغ می کنند که ترامپ و دار و دسته اش به تصویر می کشند.



نژاد پرستی در آمریکا و ضرورت افشای نژاد پرستان

تجربه کرده است. در حقیقت، تمایلات نژادپرستانه علیه سیاهپوستان، رنگین پوستان و دگرباشان جنسی در آمریکا از زمان انتخابات ۲۰۱۶، و در پی آن با انتخاب شدن ترامپ، گویی از لایه های زیرین جامعه به بیرون کشیده شده اند، و ترس از رشد فاشیسم مبتنی بر راسیسم در این کشور بالا گرفته است. به جرات میتوان گفت ترامپ به مثابه پرچم دار "نظم و قانون" و "اول آمریکا" نماینده بخشی از سرمایه داری آمریکاست که ابائی ندارد تا با توسل به ایده های فاشیستی خود و جذب عقب مانده ترین افشار اجتماعی همچنان بر مسند قدرت باقی بماند. نتیجه این سیاست گذاری برای حفظ مسند قدرت در صدر حاکمیت آمریکا، رشد و گسترش رفتار و تنش های نژادپرستانه علنی در جامعه در سه سال اخیر بوده است.

نژاد پرستی و تبعیض نژادی فقط یک تمایل ذهنی یا رفتار نیست. تبعیض نژادی بخشی از سرکوب ساختاری ست که فقر، تفکیک اجتماعی، عدم دسترسی به تسهیلات پزشکی، محرومیت تحصیلی، کار، مسکن و حقوق برابر از تبعات آن محسوب میشوند. تبعیض نژادی یعنی لوازرم زیبایی و بهداشت موی سر سیاهپوستان را در قفسه ای قفل شده در مغازه گذاشتن وقتی که سفیدپوستان به راحتی در همان مغازه به لوازرم زیبایی و بهداشت موی سرشان دسترسی دارند. تبعیض نژادی یعنی هنگامی که یک زوج سفید پوست از کنار مرد سیاهپوستی در پیاده رو می گذرند، زن به طور خودکار کیفیتش را محکم تر به بغل فشار میدهد، در حالی که مرد سفید پوست کیف پول خود را در جیب عقبش چک می کند. پیام پنهان در این رفتار این است که سیاه پوستان مستعد ارتکاب جرم هستند.

اساسا تبعیض نژادی به درونی شدن بخش هایی از سرکوب میانجامد، به طریقی که فرد می تواند با نغی همان چیزهایی که بعنوان سمبل "بدی" و "زشتی" در رسانه ها، فیلم ها و "سخنرانی ها" معرفی می شوند، در خود به درجه پایینی از اعتماد به نفس و از خودبیگانگی برسد.

نژادپرستی استفاده واژه ای تحقیرآمیز توسط یک فرد علیه سایر نژادها نیست، بلکه حربه ای ست در دست صاحبان قدرت که به شکل سیستماتیک اعمال می شود. نژادپرستی اعمال قدرت بر اساس تبعیض است، و حداقل در انگلستان و ایالات متحده آمریکا به شکلی اعمال میشود که "امتیاز سفید بودن" را با بهره بری اقتصادی و اجتماعی، به درجات مختلف، همراهی میکند. افراد ممکن است تعصب نژادی داشته باشند، اما وقتی این تعصب دارای خصلتی جمعی و گروهی بوده و از حمایت قدرت و کنترل نهادی، در پشت سر برخوردار باشد، موضوع فرق میکند.

نژادپرستی، اعمال سیستماتیک تبعیض بوسیله اهرم های قدرت، در سطوح فردی، اجتماعی، اداری و ساختار دولتی است و تمام زندگی فرد رنگین پوست را تحت الاشعاع قرار می دهد.

نسل کشی و نابودی بومی ها یا سرخپوستان، و برده داری سیاهپوستان جزئی از برگ های خونین تاریخ آمریکاست، و میراث آن تا به امروز زندگی این گروه ها در جامعه آمریکا را تحت تاثیر قرار داده است. تبعیض نژادی با فقر، بیماری و مرگ زودرس سیاهپوستان، فقر، انزوا و اعتیاد به الکل سرخپوستان و فقر، تحقیر و تبعیض علیه رنگین پوستان دیگر مرتبط است. امروز، تحت حاکمیت سیاسی دونالد ترامپ، بسیاری از مردم آمریکا، چه سفید پوست و چه رنگین پوست، همراه با ترس، از غمی حرف میزنند که با از بین رفتن دستاوردهای جنبش حقوق مدنی چند دهه اخیر در این کشور، بخصوص زندگی سیاهپوستان، را به خطر انداخته است.

قتل جورج فلویید، شهروند سیاهپوست آمریکایی توسط پلیسی سفیدپوست نقطه عطف انفجار اجتماعی شد، که از زمان ریاست جمهوری دونالد ترامپ، در قیاس با دهه های گذشته، تبعات نژادپرستی و تبعیض نژادی را، هرچه بیشتر، بطور سیستماتیک و ساختاری

است که خود زمانی مورد سرکوب قرار داشته اند و امروز پارامترهایی از سرکوبی را که تحمل کرده اند، همواره با خود حمل میکنند، و این حمل، در پیوند با موقعیت اجتماعی و اقتصادی کنونی شان، چنان که گویی، جزئی از آن ها شده است موجب قرار گرفتن آن ها در جبهه بی عدالتی می گردد؛ در ایران، رژیم جمهوری اسلامی چنان جان انسان را ناچیز به شمار میآورد که هر روز بسیاری خودسوزی می کنند، بسیاری خود را دار میزنند، بسیاری در دست نیروی سرکوب به قتل میرسند اما در ذهن این گروه آب از آب تکان نمی خورد. نه خودسوزی یک فرد، مانند دستفروش تونسسی که جرقه انقلاب تونس را زد، و نه مرگ جورج فلوید، که زنگ اعتراضات جهانی ضد نژاد پرستی را به صدا درآورد این دسته از ایرانیان را به تفکر و انمیدارد و آن ها در چرخه ابراز نظر در فضای مجازی درجا میزنند، در جبهه حاکمان و نژاد پرست ها قرار می گیرند و البته، در مورد همه چیز نیز خود را صاحب نظر می دانند.

گلکو روشن

۲۶ خرداد ۱۳۹۹ - ۱۵ جون ۲۰۲۰

معرض راه را غلط رفته اند، گویی در نهایت از قبح عملکرد جنایتکارانه پلیس کاسته میشود، اگر که مقتول پرونده "پاکی" نداشته باشد. آنها یا از تاریخچه دستگیری بر اساس "پروفایل نژادی" در آمریکا خبر ندارند یا خود را به بی خبری میزنند. در هر حال، منشاء اصلی این تفاسیر چه حاملین آن بدانند و چه ندانند، از آبخشور فکری طبقات استثمارگر و نهادهای قدرت در سیستم برخاسته و توسط دستگاه های تبلیغاتی تبلیغ و ترویج می گردد. مردم ما بیش از چهل سال تحت سرکوب و ترس و تحقیر از طرف حاکمیت زندگی کرده اند. اما گوئی این افراد ظاهراً به این تجربیات چنان خو گرفته اند که اعتراض به بی عدالتی برای آنان عجیب میآید و بانگ بر میآورند که مقصّر خود مقتول بوده است. اینان هنوز تشخیص نمی دهند وقتی سرکوب سیستماتیک حاکم است، موجودیت و هویت فردی فاقد اعتبار گشته و فرد پیشاپیش مجرم شناخته می شود. این فرد می تواند سیاهپوستی در آمریکا باشد یا زنی در ایران.

درد آورتر از این عدم تشخیص و "طبیعی شدن غیر طبیعی ها" در نزد ایرانیانی

باید پرسید: آیا می توان به این گروه ها برای بردن جامعه ایران بسوی آزادی و برابری ذره ای اعتماد داشت؟ در جایی که آن ها از طرفی مبارزات عدالت خواهانه مردم آمریکا را تحریف و از طرف دیگر سیاست های نژادپرستانه دولت آمریکا، مخصوصاً دولت ترامپ با گرایشات شبه فاشیستی اش را توجیه می کنند. اما جدا از نیروها و افرادی که در موضوع قتل وحشیانه جورج فلوید با خواستگاه طبقاتی روشن در دفاع از نهادهای قدرت و سیستم سرکوبگر در آمریکا ایفای نقش می کنند، گروهی از ایرانیان نیز هستند که در کوران تبلیغات جاری حتی اگر به حق از جمهوری اسلامی و نظام موجود شاکی و متنفرند، اما تحت تاثیر تبلیغات نهادهای قدرت قرار دارند. اینان به نظر میآید اساساً ۱. معنی نژادپرستی و تبعیض نژادی را به درستی درک نکرده اند.

۲. به غلط فکر می کنند معترضان آمریکایی از جورج فلوید "فهرمان" ساخته اند. اینان اصرار دارند با ارائه مسائلی مانند مشارکت وی در فیلم های پورنوگرافیک، که در واقع شواهدی برای اثبات آن تا به حال موجود نبوده است، بگویند وی فهرمان نیست و اساساً مردم

گزارش کوتاهی از تظاهرات ششم جون در

دورتموند آلمان



روز شنبه ششم جون (۲۰۲۰) در حمایت از توده های با خاسته ی آمریکا، در شهر دورتموند آلمان، تظاهراتی با فراخوان مرکز فرهنگی بوخوم، برگزار گردید که جمعیت قابل توجهی در آن شرکت داشتند. در این گردهم آیی، چهار نفر علیه راسیسم و نژادپرستی سخنرانی کرده و جمعیت به مدت چند دقیقه به یاد جورج فلوید و در همبستگی با توده های باخواسته ی آمریکا، با مشت های گره کرده بر روی زمین زانو زدند. در سخنرانی ها سیاست های نژاد پرستانه آمریکا و سایر دولت های سرمایه داری توسط سخنرانان محکوم گردید. همه ی شرکت کنندگان مطالبات خود را بروی مقوا نوشته بودند که علیرغم سادگی در شکل، مفاهیم عمیقی از مطالبات و آگاهی سیاسی آن ها را به نمایش می گذاشت. از جمله، شعارهای گروهی از جوانان حول آن گرد آمده بودند، "شما نمی توانید سرمایه داری بدون نژادپرستی داشته باشید".

در این گرد هم آیی حضور پرشور جوانان و نوجوانان و همچنین حضور نوجوانان از ملیت های مختلف قابل تامل و جای امیدواری بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران، دورتموند - آلمان

۱۰ جون ۲۰۲۰

گزارش تظاهرات روز شنبه ۶ جون علیه

نژاد پرستی و امپریالیسم



در حمایت از تظاهرات توده های مبارز در آمریکا، روز شنبه ششم جون (۲۰۲۰) در شهر مونستر در آلمان تظاهراتی بر ضد امپریالیسم و نژاد پرستی ذاتی این سیستم، برگزار شد. تظاهر کنندگان نخست در یک پارک (SCHLOSS PLATZ) تجمع کردند و به صورت سمبلیک به مدت ۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه - همان مدتی که جورج فلوید را پلیس وحشی آمریکا زیر فشار پا خفه نمود - مشت های خود را گره کرده و بالا بردند تا ضمن محکوم کردن قتل وحشیانه "جورج فلوید" نفرت خود از پلیس سرکوبگر و نژاد پرست آمریکا و سیاستمداران حاکم بر این کشور را اعلام نمایند.

تظاهرکنندگان سپس سرود انترناسیونال را خوانده و به ترتیب چند نفر از نمایندگان احزاب چپ برای جمعیت سخنرانی کردند. بدنبال سخنرانی ها راهپیمایی جمعیت به طرف مرکز شهر شروع شد و تظاهر کنندگان در طی راه شعارهای ضد امپریالیستی و ضد نژاد پرستی سر میدادند. در این تظاهرات بیش از ۲۰۰۰ تن از مردم مونستر و نیروهای مبارز شرکت داشتند. یکی از نکات برجسته این راهپیمایی حضور بسیار قوی و گسترده جوانان و همچنین نیروها و مردمی از ملیت های مختلف و مهاجران بود. از طرف تلویزیون شهر مونستر گزارشی از این تظاهرات تهیه و در تلویزیون پخش شد. این تظاهرات که ساعت ها ادامه داشت سرانجام در ساعت ۸ شب پایان یافت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران، مونستر - آلمان

۷ جون ۲۰۲۰

گزارشی از آکسیون بزرگداشت ۳۰ خرداد در تورنتوی کانادا



در سالگرد ۳۰ خرداد ۶۰، که یکی از جلوه های مصاف بین مردم به پا خاسته ایران در مبارزه شان با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی ست، با فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران، یک آکسیون افشاگرانه در محل "پلازای ایرانیان" در شهر تورنتوی کانادا بر گزار شد که در آن ضمن افشاگری علیه رژیم جمهوری اسلامی، یاد جانباختگان مبارزه علیه این حکومت ضد خلقی گرامی داشته شد. این آکسیون که نخستین آکسیون مبارزاتی در شهر تورنتو پس از شرایط محدود کننده ناشی از شیوع ویروس کرونا بود، در ساعت ۷ بعد از ظهر شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۹۹، برابر با ۲۰ جون ۲۰۲۰ آغاز شد و با توجه به محدودیت های اجتماعی ناشی از شیوع کرونا، شرکت کنندگان با حفظ فاصله در محل ایستاده و با بلند کردن پلاکاردهایی علیه رژیم مردم ستیز جمهوری اسلامی و سردادن شعار، به افشاگری علیه این رژیم و جنایاتش در دهه خونین ۶۰ پرداختند. حضور رفقا و پلاکاردهای آنان و بویژه پلاکارد بسیار بزرگ با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" به دو زبان فارسی و انگلیسی، در محل جلب توجه زیادی می کرد و بسیاری از عابریان ایرانی و خارجی با تکان دادن دست و به صدا درآوردن بوق اتومبیل های شان، همبستگی خود را با اهداف برپا کنندگان این تظاهرات، اعلام می کردند. در جریان این آکسیون، علاوه بر سر داده شدن شعارهای "جمهوری اسلامی نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و ... به زبان های فارسی و انگلیسی، سخنرانی های کوتاهی نیز صورت گرفت. در این سخنرانی ها ضمن خواندن اسامی و بزرگداشت یاد رفقای که در ۳۱ خرداد سال ۶۰ به دست جلادان جمهوری اسلامی اعدام شدند و از جمله چریکهای فدایی خلق، رفقا منوچهر اویسی و بهنوش آذریان و شاعر فدایی، رفیق سعید سلطانپور و ... تاکید شد که چگونه کمونیست ها و آزادیخواهان در مبارزه برای سرنگونی این رژیم جنایتکار با هدف آزادی و بهروزی توده های تحت ستم، همواره در صف اول نبرد قرار داشته و حتی از جان خویش برای تحقق آرمان های ستمدیدگان گذشتند.

در جریان این حرکت، تعدادی از جوان ها ضمن اعلام همبستگی خود با تظاهرکنندگان، به رفقا پیوسته و با پلاکارد حاوی شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" عکس می گرفتند. این آکسیون افشاگرانه تاثیرات مثبتی بر محیط گذاشت و پس از یک ساعت با موفقیت خاتمه یافت.

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا
اول تیر ۱۳۹۹ - ۲۱ جون ۲۰۲۰

آدرس پست الکترونیک
E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان
SiahkalFadaee

کانال تلگرام
@BazrhayeMandegar

اینستاگرام
BazrhayeMandegar

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:
www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!